

بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

از چشمه
تأدیرا

حکایاتی از زندگانی امام رضا (ع)

سرشناسه	: حیدری ابهری، غلامرضا، ۱۳۴۸- Haidari Abhari, Gholam Reza
عنوان و نام پدیدآور	: از چشمه تا دریا: حکایاتی از زندگانی امام رضا علیه السلام / غلامرضا حیدری ابهری؛ به سفارش معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی؛ آریاب علمی سید محمود مرویان حسینی؛ ویراستار محتوایی جواد نشاطی زاده؛ ویراستار زبانی صوری زینب سادات حسینی.
مشخصات نشر	: مشهد، آستان قدس رضوی، معاونت تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۰۰ ص: تصویر رنگی (۱۴/۵ * ۲۱/۵) س. م.
شابک	: رایگان ۴-۱۳-۶۰۹۰-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیا
عنوان دیگر	: حکایاتی از زندگانی امام رضا علیه السلام.
موضوع	: علی بن موسی علیه السلام؛ امام هشتم، ۱۵۳-۲۰۳ ق. - داستان
موضوع	: Ali ibn Musa, Imam VIII. - Fiction
موضوع	: علی بن موسی علیه السلام، امام هشتم، ۱۵۳-۲۰۳ ق. - فضایل
موضوع	: Ali ibn Musa, Imam VIII. - Virtues
شناسه افزوده	: مرویان حسینی، سید محمود، ۱۳۴۴-
شناسه افزوده	: آستان قدس رضوی، معاونت تبلیغات اسلامی
شناسه افزوده	: Astan Qods Razavi. Islamic Relief and Communication Assistant
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷ الف ۴/۲۵ ح ۹ BP۴۷/۲۵
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۹۵۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۲۶۲۷۳۳



آستان قدس رضوی
معاونت تبلیغات اسلامی

از چشمه تا دریا (حکایاتی از زندگانی امام رضا علیه السلام)

نویسنده: غلامرضا حیدری ابهری

تهیه و تولید: اداره تولیدات فرهنگی

ویراستار محتوایی: جواد نشاطی زاده

ویراستار زبانی و صوری: زینب سادات حسینی

آریاب علمی: حجت الاسلام والمسلمین سید محمود مرویان حسینی

صفحه آرا: عباس پرچمی

طراح جلد: سید حسن موسی زاده

ناشر: معاونت تبلیغات اسلامی آستان قدس رضوی

چاپخانه: مؤسسه فرهنگی قدس

شمارگان: ۵۰۰۰۰

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۷

نشانی: مشهد، حرم مطهر، صحن جامع رضوی، ضلع غربی، بعد از باب الهادی علیه السلام،

پلاک ۱۸۳، مدیریت فرهنگی، صندوق پستی: ۹۱۷۳۵-۳۵۱ تلفن: ۳۲۰۵۶۹-۵۱.

حق چاپ محفوظ است.

فهرست

مقدمه ۵	بگو به جز کسی که... ۲۹
من چه بگویم؟ ۶	اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ۳۰
بخوان ابو نواس! ۸	سرمایه عزّت ۳۱
اینکه منت ندارد ۱۰	سود واقعی ۳۲
پاسخ دندان شکن ۱۱	من چه بگویم؟! ۳۳
خدایا، تومی دانی! ۱۳	ما همه از یک پدر و مادریم ۳۴
الله اکبر! ۱۴	رهایشان کنید ۳۵
این مال من، این مال تو ۱۷	این برای خدا و این برای مردم ۳۶
شما نزدیک ترید ۱۹	مؤمن و شراب! ۳۷
قبری هم در طوس است ۲۱	من هم نگرانم ۳۹
مایه برتری ۲۳	ما این چنین هستیم ۴۰
ای محمد! بنوش ۲۴	رسول خدا ﷺ هم نیز... ۴۱
حالا می شود ۲۵	اورا ببخش ۴۲
به یاد جدش حسین (علیه السلام) ۲۶	همیشه اول وقت ۴۳
سُبْحَانَ الله! ۲۷	این هم نیکی است ۴۴
آقا شما هم؟! ۲۸	گنجشک بی پناه ۴۵

۷۸	آری ای سَمَاع!	۴۶	راهی به سوی بهشت
۷۹	برگرد ای ریّان!	۴۷	چه کالای گرانی؟!
۸۱	ایمان نمی‌آوری؟	۴۸	ای مأمون، مبادا!
۸۳	مثلِ مثل پدر	۴۹	شرط توحید
۸۵	حق با امام است	۵۱	برادرم نیستی
۸۷	عاقبتِ دروغ	۵۳	عیبی ندارد
۹۰	کتابنامه	۵۴	لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
۹۴	مسابقهٔ فرهنگی	۵۶	من بارها گفته‌ام
		۵۸	هرگز! هرگز!
		۶۰	این را واگذار
		۶۲	آیا نمی‌دانی؟
		۶۴	از ترس اینکه...
		۶۶	غمگین نباش یونس
		۶۸	نأُمیدت نسازد
		۷۱	نگوید شیعه‌ایم!
		۷۴	ای احمد، نه!
		۷۷	من حجت خدایم

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

از چشمه تا دریا، مجموعه‌ای از حکایات زندگی امام رضا علیه السلام است که برخی از آنان جنبه تاریخی داشته و برخی با مضامین اخلاقی و تربیتی بیان شده است. بخشی نیز دربردارنده حکایاتی است که گوشه‌ای از کرامات امام رضا علیه السلام را نشان می‌دهد.

در این اثر، بنای بازنویسی تفصیلی حکایات نبوده است؛ البته در نقل احادیث، فقط به ترجمه هم اکتفا نشده است؛ بلکه در ضمن حکایات، توضیحات مفیدی عرضه شده است که برخی از آن‌ها حاوی دقیق‌ترین نکات تاریخی است تا افراد مختلف به فراخور نیاز خود از آن بهره‌مند شوند.

نشانی حکایات و روایات نیز از کتاب‌های مُتَقَن و منابع معتبری بیان شده است که در طول اعصار و قرون، محل رجوع اهل علم و جویندگان معارف دینی بوده است. همچنین از آنجا که پژوهشگران به کتاب شریف بحار الانوار بیش از سایر منابع دسترسی دارند، اگر یک حکایت در چند جلد از این کتاب آمده، نشانی همه آن‌ها بیان شده است تا زمینه بیشتر و بهتری برای پژوهش فراهم آید.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از همه بزرگوارانی که در انتشار این اثر سهمی داشته‌اند، تقدیر و تشکر کنم: اجرشان با حضرت رضا علیه السلام!

غلامرضا حیدری ابهری

پس از انتخاب امام رضا علیه السلام به ولایت عهدی، تقریباً همه شاعران، اشعاری را در مدح آن بزرگوار سرودند و نزد مأمون خواندند و از او جایزه گرفتند. فقط ابونواس بود که از این قافله جا مانده بود. او شاعر چیره دستی بود و اشعار نغزو دل نشینی می سرود.

یک بار که نزد مأمون آمد، مأمون به او گفت: «ای ابونواس! تو می دانی که علی بن موسی الرضا نزد من از چه جایگاه بلندی برخوردار است و من تا چه پایه او را گرامی داشته ام. تو که یگانه شاعر دوران و بهترین سراینده روزگاری، چرا در مدح او شعری نسوده ای؟»

ابونواس همان جا این اشعار را سرود و این گونه به مأمون پاسخ داد:

قِيلَ لِي أَنْتَ أَوْحَدُ النَّاسِ طُرّاً فِي فُنُونٍ مِنَ الْكَلَامِ النَّبِيهِ

به من گفتند که تو در فن شعر و شاعری و سخنوری، یگانه روزگار
و برتر از همگانی.

لَكَ مِنْ جَوْهَرِ الْكَلَامِ بَدِيعٌ يُثْمِرُ الدَّرْفِي يَدَى مُجْتَنِيهِ

در سخن نغز، گوهرهایی داری که جویندگان را با دستی
پُر از مروارید بازمی گردانی

فَعَلَى مَا تَرَكْتَ مَدَحَ ابْنِ مُوسَى وَالْخِصَالِ الَّتِي تَجْمَعْنَ فِيهِ

پس چرا مدح و ستایش علی بن موسی الرضا را ترک کرده ای و از
صفات و ویژگی هایی که در او جمع است، حرفی نمی زنی؟!

قُلْتُ لَا أَهْتَدِي لِمَدْحِ إِمَامٍ كَانَ جَبْرِئِيلُ خَادِمًا لِأَيِّهِ^۱

من گفتم: در توان من نیست که به ستایش از امامی
بپردازم که جبرئیل، خادم پدر [بزرگوار]ش بوده است.

— — — × — — —

مأمون از این پاسخ ظریف و لطیف به وجد آمد و گفت: «احسنت!»
سپس به مقدار مجموع تمام جایزه هایی که به شاعران عطا کرده
بود و حتی قدری بیشتر، به ابونواس بخشید.^۲

۱. این ترجمه، ترجمه آزاد اشعار است. منظور از ترجمه آزاد متون دینی، بازآفرینی مجدد متن در قالب ترکیبی از برداشت محتوایی و ترجمه لفظی است.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۲ و ۱۴۳؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۳۵.



امام رضا علیه السلام سوار قاطری بودند و از نزد مأمون بازمی گشتند. در راه، ابونواس، شاعر توانمند آن دوران، حضرت را دید. وی به سوی امام رفت و پس از عرض سلام، گفت: «ای زادهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، من دربارهٔ شما اشعاری سروده‌ام که دوست دارم آن‌ها را از خودم بشنوید.»

امام علیه السلام فرمودند: «بخوان!» ابونواس همان جا این اشعار را برای حضرت خواند:

مُطَهَّرُونَ نَقِيَّاتٌ ثِيَابُهُمْ^۱ تَجْرِي^۲ الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ أَيْنَمَا ذُكِرُوا

اینان پاکانِ پاک‌دامنی هستند که چون نامشان برده شود،
برایشان درود و صلوات می‌فرستند.

مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيًّا حِينَ تَنْسُبُهُ فَمَا لَهُ مِنْ قَدِيمِ الدَّهْرِ مُقْتَحَرِ

از نَسَب و تبار هرکس که یاد کنی، اگر علوی نباشد
از روزگاران گذشته، کسی نیست که مایهٔ افتخارش باشد.

۱. در برخی منابع، به جای «ثِيَابُهُمْ»، «جُبُوبُهُمْ» آمده است.

۲. در برخی منابع، به جای واژهٔ «تَجْرِي»، «تَتَلَى» آمده است.

فَاللَّهُ لَمَبْرَأٌ خَلْقًا فَاتَّقَنَهُ صَفَاكُمْ وَأَصْطَفَاكُمْ أَيُّهَا الْبَشَرُ

به خدا سوگند، آنگاه که خدا خلق را آفرید و خلقت را استوار ساخت، ای کسانی که از جنس بشر هستید، از میان آنان شما را به پاکی و پاکیزگی برگزید.

فَانتُمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَعِنْدَكُمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَمَا جَاءَتْ بِهِ السُّورُ

شما جایگاه والایی دارید و دانش کامل قرآن و محتوای سوره‌های آن نزد شماست.



امام رضا علیه السلام ابونواس را تشویق کردند و فرمودند: «اشعاری را برای ما خواندی که پیش از تو، کسی چنین اشعاری نسروده بود.» سپس از خدمتکار خود پرسیدند: «آیا از اموال ما چیزی همراه تو هست؟» او گفت: «آری، سیصد دینار دارم.» امام علیه السلام از او خواستند که آن‌ها را به ابونواس بدهد و پس از اندکی فرمودند: «شاید این مبلغ را اندک بشمارد: این قاطر را هم به او بده.»^۲

۱. در برخی منابع، به جای واژه «بَرَأَ»، «بَدَأَ» آمده است.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۳؛ هاشم بن سلیمان بحرانی، حلیۃ الانوار فی احوال محمد و آله الاطهار علیهم السلام، ج ۴، ص ۳۸۲.

مأمون با دادن مقام ولایت عهدی به امام رضا علیه السلام، درصدد فریب مردم، به ویژه علویان بود. او می خواست چنین وانمود کند که لطف بزرگی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده و پس از سال ها، حق آنان را بازگردانده است.

امام رضا علیه السلام با آگاهی کامل از این نقشه شوم، در مناسبت های مختلف به روشنگری می پرداختند و در هر فرصتی، حتی لابه لای گفت وگوهای خود با مأمون، پرده از روی حقیقت برمی داشتند.

یک بار که مأمون منت گذاشت که امام رضا علیه السلام را به ولایتعهدی برگزیده است، حضرت قاطعانه به او پاسخ دادند و فرمودند: «کسی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متمسک باشد [و براساس فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جانشین حقیقی آن حضرت باشد] البته که باید حقش به اوداده شود!»^۱

منظور امام رضا علیه السلام این بود که تو از جانب خود چیزی به ما نداده ای؛ بلکه اگر کاری هم کرده باشی که نکرده ای، فقط به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گردن نهاده ای.

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۴؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۶۳ و ۱۷۲.

پس از آنکه مأمون، علی بن موسی الرضا علیه السلام را به اجبار از مدینه به مرو برد، در آغاز، زمامداری و خلافت را به آن حضرت پیشنهاد کرد؛ البته او می دانست که امام علیه السلام چنین پیشنهادی را نخواهد پذیرفت. مأمون با طرح پیشنهاد خلافت، در پی آن بود که بیش از پیش، خود را شیفته خاندان رسالت نشان دهد و از این راه، علویان را بفریبد.

در هر حال، او به امام رضا علیه السلام چنین گفت: «ای زاده پیامبر خدا، من از برتری و دانش و پارسایی و پرهیزکاری و عبادت تو آگاهم و تو را برای خلافت شایسته تر از خودم می بینم.»

امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: «من به بندگی خدای بزرگ افتخار می کنم و با زهدپیشگی در دنیا، امید نجات از شر دنیا را دارم و با پرهیز از محرمات، امیدوارم که به غنائم [اخروی] دست یابم و با فروتنی در دنیا به سرفرازی نزد خدا امید دارم.»

مأمون صریح تر از قبل، پیشنهاد خود را مطرح کرد و گفت: «من صلاح می بینم که خودم را از خلافت برکنار کنم و آن را به تو بسپارم و با تو بیعت کنم.»

حضرت علیه السلام پاسخ دندان شکنی دادند و فرمودند: «اگر این خلافت از آنِ توست، روا نیست جامه‌ای را که خدا بر تو پوشانده است، درآوری و بردیگری بپوشانی و اگر از آنِ تو نیست، روا نیست چیزی را که از آنِ تو نیست، به من واگذاری.»^۱

امام رضا علیه السلام با این پاسخ، توطئه مأمون را درهم شکستند و فریبکاری او را عیان ساختند.

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، امالی الصدوق، ص ۶۸ و ۶۹؛ محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۷ و ۲۳۸؛ محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۹ و ۱۴۰؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

امام رضا علیه السلام گرچه در آغاز، از قبول ولایتعهدی مأمون سرباز می زدند؛ اما پس از فشارهای سنگین او، مجبور به قبول ولایتعهدی شدند.

روزی حضرت، پنهان از چشم دیگران، دست به سوی آسمان بلند کردند و فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي مُكْرَهُ مُضْطَرٌّ فَلَا تُؤَاخِذْنِي كَمَا لَمْ تُؤَاخِذْ عَبْدَكَ وَنَبِيَّكَ يُوسُفَ حِينَ دُفِعَ إِلَى وَلَايَةِ مِصْرَ.» (خدایا! تو می دانی که مرا ناخواسته به این کار مجبور کردند؛ پس همان گونه که پیامبر و بنده ات یوسف را که به حکومت مصر رسید، مؤاخذه نکردی، مرا هم مؤاخذه نکن).^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، امالی الصدوق، ص ۶۵۹؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۳۰.

مأمون عباسی در روز اول رمضان سال ۲۰۱ق، برای ولایتعهدی امام رضا علیه السلام از مردم بیعت گرفت. در عید فطر همان سال، برای آن حضرت پیام فرستاد که نماز عید را اقامه کنند و خطبه بخوانند تا مردم، مراتب فضل و کمال ایشان را بشناسند و دل‌هایشان بر این دولتِ فرخنده، آرام‌و قرار گیرد.

امام رضا علیه السلام کسی را نزد مأمون فرستادند و متقابلاً پیغام دادند: «تو از شرط‌هایی که من برای قبول ولایتعهدی گذاشته‌ام، آگاهی؛ پس مرا از امامت نماز بر مردم معاف بدار.» مأمون پاسخ داد: «می‌خواهم این‌گونه، دل‌های مردم و سپاهیان و چاکران را مطمئن سازم و آنان به فضیلت‌هایی که خدای بزرگ، تو را با آن فضایل برتری بخشیده است، اقرار کنند.»

سخنانی از این دست بین دو طرف مبادله شد و پس از اصرارهای فراوان مأمون، سرانجام امام رضا علیه السلام به او فرمودند: «ای امیر، اگر مرا از این کار معاف کنی، خوش‌تر دارم و اگر معافم نکنی، برای اقامه نماز چنان خواهم رفت که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌رفتند.»

مأمون گفت: «هرگونه که می‌خواهی برو.» آنگاه دستور داد فرماندهان و دربانان کاخ و بقیه مردم، سحرگاه، جلوی خانه امام علیه السلام گرد هم آیند.

مردم از زن و مرد و کوچک و بزرگ، بر سر کوچه‌ها و بام‌ها نشسته بودند. تمام فرماندهان و سپاهیان به در خانه امام رضا علیه السلام آمدند و سوار بر مرکب‌های خویش، منتظر طلوع خورشید شدند.

با برآمدن خورشید، امام رضا علیه السلام غسل کردند، دستار سپیدی بر سر نهادند و قسمتی از آن را بر سینه خویش و بقیه را بر دو کتفشان آویختند و اندکی عطر زدند؛ سپس عصایی به دست گرفتند و از اتاق بیرون آمدند. حضرت پا برهنه بودند و شلوارشان را تا نیمه ساق بالا کشیده بودند.

زمانی که در صحن خانه ایستادند، سر خود را به سوی آسمان بلند کردند و چهار بار تکبیر گفتند: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ.» انگار هوا و دیوارها نیز با امام علیه السلام هم‌صدا بودند! فرماندهان و مردم هم که خود را برای شرکت در نماز آماده کرده بودند، جلوی در خانه همچنان انتظار می‌کشیدند.

امام رضا علیه السلام از خانه بیرون آمدند. لختی بر در خانه ایستادند و ذکر عید را تکرار کردند: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ...» مردم نیز با امام هم‌نوا شدند و این ذکرها را تکرار کردند.

شهر مرو از گریه به لرزه درآمد! امام علیه السلام سه بار ذکر عید را تکرار کردند. فرماندهان و سپاهیان که حضرت علیه السلام را در آن حال دیدند، از

مرکب‌های خویش فرود آمدند و کفش‌هایشان را از پا کردند و به سویی انداختند. حتی برخی به اندازه گشودن بندهای کفش خود نیز صبر نکردند؛ بلکه با دشنه، بندهای کفششان را بریدند و پابرهنه شدند! مرویکسره شور و فغان بود و اهل شهر از شدت بی‌قراری، نمی‌توانستند از گریه و شیون خودداری کنند.

امام رضا علیه السلام همچنان گام برمی‌داشتند و پس از هر ده گام می‌ایستادند و چهار بار تکبیر می‌گفتند. گویی زمین و آسمان و دیوارهای شهر با حضرت علیه السلام هم صدا بودند.

این اخبار به مأمون رسید. فضل‌بن‌سهل، وزیر اعظم مأمون، به او گفت: «ای امیرمؤمنان، اگر رضا این‌گونه به مصلّا برسد، مردم فریفته‌اش می‌شوند. تمامی مردم از تو برمی‌گردند و به فتنه می‌افتند. کار درست این است که از او بخواهی بازگردد.»

مأمون کسی را نزد امام رضا علیه السلام فرستاد و به حضرت گفت: «تکلیف دشواری بر دوش گذاشتم. نمی‌خواستم تو را این‌چنین به رنج افکنم. اینک اجازه بده تا همان کسی که همواره نماز عید را می‌خواند، این بار هم نماز عید را برای مردم بخواند.»

امام رضا علیه السلام کفششان را به پا کردند و به خانه بازگشتند.^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۹ تا ۱۵۱؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۳۳ و ج ۸۷، ص ۳۶۰.

روزی مأمون از علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسید: «ای ابوالحسن! بگو ببینم جدّت امیرمؤمنان علی علیه السلام چگونه تقسیم‌کننده بهشتیان و دوزخیان خواهد بود؟ معنی این حرف چیست؟ این سؤال، فکر مرا خیلی به خود مشغول کرده است!»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «آیا تو از پدرت و او از پدرانش و آنان از عبدالله بن عباس روایت نمی‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود: 'حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ وَ بُغْضُهُ كُفْرٌ' (دوستی علی ایمان است و دشمنی او کفر)؟»
مأمون گفت: «آری، روایت می‌کنیم.»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «حالا که تقسیم‌شدن به بهشتی و جهنمی، براساس دوستی و دشمنی اوست؛ پس قسمت‌کننده سهم بهشت و دوزخ نیز اوست.»

مأمون که از پاسخ حضرت علیه السلام به‌وجد آمده بود، گفت: «ای

ابوالحسن، خدا مرا پس از تو زنده نگذارد! گواهی می‌دهم که تو وارث دانش رسول خدا ﷺ هستی.»

امام علیؓ که به خانه برگشتند، اباصت خدمتشان رسید و گفت: «ای پسر رسول خدا ﷺ چه خوب به مأمون پاسخ دادی!»

امام رضا علیؓ فرمودند:

من آن‌طور که بتواند بفهمد، به او جواب دادم. [آن جواب، جواب نهایی نبود] خودم از پدرم شنیدم که او از پدرانش و آنان از علیؓ روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَقُولُ لِلنَّارِ هَذَا لِي وَ هَذَا لَكَ.» (ای علی، تو تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ در روز قیامت هستی. به دوزخ می‌گویی: «این [بنده] از من است [از او درگذرا] و این [بنده] از آن تو [او را بگیر.]»)^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیؓ، ج ۲، ص ۸۶؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

مأمون و امام رضا علیه السلام با هم قدم می زدند که ناگهان مأمون گفت: «ای ابوالحسن، من درباره چیزی اندیشیدم و این اندیشه، مرا به نتیجه ای درست رساند. من در کار ما و شما و نسبتمان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اندیشیدم و فضیلت هردو را یکسان یافتیم. دیدم اختلاف پیروان هردوی ما در این باره، برپایه هوای نفس و تعصب بیجاست.»

مأمون با این حرف درصدد اثبات این نکته بود که عباسیان که از نسل عباس عموی پیامبرند، همان قدر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک اند که امامان اهل بیت علیهم السلام به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک اند و به خیال خام خود، می خواست این طور نتیجه بگیرد که اهل بیت علیهم السلام برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از عباسیان شایسته تر نیستند!

امامان معصوم علیهم السلام ما برای اثبات شایستگی خود برای حکومت، گاه به قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استدلال می کردند؛ اما این، همه واقعیت نبود. دلیل شایستگی آنان برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم احادیث فراوانی بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده بود؛ و گرنه،

اشاره به قرابت با رسول خدا ﷺ درحقیقت برای ردّ کسانی بود که به خاطر کمترین نسبت با پیامبر ﷺ خود را شایستهٔ خلافت برمی شمردند.

امام رضا علیه السلام به مأمون فرمودند: «این سخن تو پاسخی دارد که اگر بخواهی، می‌گویم و اگر نخواهی، از گفتنش خودداری می‌کنم.» مأمون گفت: «من این سخن را گفتم تا بدانم که پاسخ تو چیست.» امام علیه السلام فرمودند: «تو را به خدا قسم، بگو ببینم اگر به فرض، خدای متعال پیامبرش محمد ﷺ را از نو زندگی بخشد و از پس یکی از این بلندی‌ها نزد ما آید و دخترت را از تو خواستگاری کند، آیا او را به عقد آن حضرت درمی‌آوری؟»

مأمون گفت: «سبحان الله! آیا کسی از پیامبر خدا ﷺ روی برمی‌تابد؟» امام رضا علیه السلام فرمودند: «به نظر تو، آیا [در این فرض] برای پیامبر ﷺ جایز است که دختر مرا خواستگاری کند؟»

[منظور امام رضا علیه السلام این بود که چون پیامبر ﷺ به دختر آن حضرت محرم‌اند و نمی‌توانند او را خواستگاری کنند، پس ایشان به رسول خدا ﷺ نزدیک‌ترند.]

مأمون خاموش ماند و در برابر استدلال امام علیه السلام متوقف شد و اندکی بعد گفت: «به خدا سوگند، شما در خویشاوندی به پیامبر ﷺ نزدیک‌ترید.»^۱

۱. نک: محمدبن علی کراجکی طرابلسی، کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۵۶؛ محمدبن محمد مفید، الفصول المختارة من العیون و المحاسن، ص ۳۷؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۴۲ و ج ۴۹، ص ۱۸۷ و ج ۹۳، ص ۲۴۳ و ج ۱۰، ص ۳۴۹.

دعبل خزاعی، شاعر نامدار اهل بیت علیهم السلام، در شهر مرو خدمت امام رضا علیه السلام رسید و گفت: «ای زاده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، درباره شما اهل بیت علیهم السلام قصیده‌ای سروده‌ام و با خودم عهد کرده‌ام که پیش از شما، آن را برای هیچ‌کس نخوانم.»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «آن را برایم بخوان.» دعبل شروع به خواندن قصیده خود کرد. این قصیده که بازگوکننده حقیقت مظلومیت اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ بود، به شدت بر امام رضا علیه السلام تأثیر گذاشت؛ طوری که در مدتی که دعبل شعرش را می‌خواند، امام رضا علیه السلام اشک می‌ریختند و برخی عبارات قصیده را سوگمندانه تکرار می‌کردند و گاهی هم مانند داغ‌دارانی که بی‌تابی می‌کنند، از سردرد و غم، دست‌های خود را تکان می‌دادند!

دعبل شعرش را خواند^۱ و خواند تا به این بیت رسید که درباره مظلومیت امام کاظم علیه السلام بود:

۱. این قصیده، ۱۲۱ بیت است که کامل آن، در کتاب شریف بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۴۵ تا ۲۵۱ آمده است.

وَقَبْرُ بَعْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ تَصَمَّهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ

قبری هم در بغداد وجود دارد که برای یک جان پاک است: هم او که خدای رحمان او را در خانه‌های بهشتی جای داده است.

در اینجا امام علیه السلام به دعل فرمودند: «آیا می‌خواهی که به این قسمت از شعر، دویست دیگر اضافه کنم که قصیده‌ات کامل شود؟» او گفت: «آری ای پسر رسول خدا!» امام هم این دو بیت را که به مظلومیت خود حضرت علیه السلام مربوط بود، به قصیده دعل افزودند:

وَقَبْرُ طُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ تَوَقَّدُ فِي الْأَحْشَاءِ بِالْحُرْقَاتِ
إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا يُفَرِّجُ عَنَّا الْهَمَّ وَالْكَرْبَاتِ

و قبری نیز در طوس است. وه که چه مصیبتی را تحمل کرده است؟! او تا قیامت با جگر سوزان در قبر خواهد آرمید، تا اینکه خدا قائم را برانگیزد و ما را از غم‌ها و مصیبت‌ها رهایی بخشد.

دعل با شگفتی پرسید: «ای پسر پیامبر، این قبری که در طوس است، قبر کیست؟!» امام رضا علیه السلام فرمودند: «قبر من است. روزها و شب‌ها نمی‌گذرد تا اینکه طوس، محل رفت‌وآمد شیعیان و زائران من می‌شود. بدان هرکه مرا در غربت طوس زیارت کند، در قیامت [آمرزیده و بخشیده می‌شود و در همان درجه و مقام من] با من خواهد بود.»^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۶۳ و ۲۶۴؛ محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۷۳؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

مردی خدمت امام رضا علیه السلام رسید و گفت: «به خدا سوگند، در روی زمین کسی نیست که از نظر آبا و اجداد، برتر و شریف تر از شما باشد.» امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: «الْتَقَوَى شَرَفُهُمْ وَ طَاعَةُ اللَّهِ أَحْظَتْهُمْ.» (تقوا بود که به آنان شرافت بخشید و بندگی خدا بود که آنان را برتری داد.) دیگری گفت: «به خدا سوگند! تو بهترین مردمی.» امام فرمودند:

لَا تَخْلِفْ يَا هَذَا خَيْرٍ مِنِّي مَنْ كَانَ أَتَقَى لِلَّهِ تَعَالَى
وَ أَطَوَّعَ لَهُ وَ اللَّهُ مَا نُسَخَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ
شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ﴾^۱
(قسم نخور. بهتر از من کسی است که خدا ترس تر
باشد و برای او فرمان بردار تر. به خدا سوگند، این آیه
نسخ نشده است که می فرماید: «ما شما را شعبه شعبه
و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی تردید
گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.»)

۱. حجات، ۱۳.

۲. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۶؛ سید هاشم بن سلیمان بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۱۴؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۲۴ و ج ۴۹، ص ۹۵ و ج ۴۶، ص ۱۷۷.

محمد بن عبدالله قمی خدمت امام رضا علیه السلام رسید. او خیلی تشنه بود؛ اما خجالت می‌کشید در محضر امام علیه السلام آب بخواند. در همان لحظه، امام علیه السلام دستور دادند آب بیاورند. وقتی آب آوردند، حضرت علیه السلام خودشان قدری از آن آب نوشیدند؛ سپس ظرف آب را به محمد دادند و فرمودند: «اَشْرَبْ فَإِنَّهُ بَارِدٌ.» (بنوش که خنک است.)

محمد ظرف آب را گرفت و نوشید.^۱ او از علم غیب امام تعجب کرد، عطشش فرو نشست و ایمانش به امام رضا علیه السلام نیز فزونی یافت.^۲

۱. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰۴؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۳۱.
۲. روایت مشابه دیگری نیز وجود دارد که راوی آن به جای محمد بن عبدالله قمی، اباهاشم جعفری است (نک: سعید بن هبة الله راوندی، الخرافج و الجرائج، ج ۲، ص ۶۰؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۴۸).

مردی خدمت امام رضا علیه السلام رسید و گفت: «أَعْطِنِي عَلَى قَدْرِ مُرْوَةٍ» (به اندازه جوانمردی تان، به من عطا کنید.)

حضرت علیه السلام فرمودند: «چنین کاری برایم ممکن نیست.» آن مرد گفت: «پس به قدر جوانمردی من، عطا کنید.»

امام علیه السلام این بار فرمودند: «خب حالا می شود!» سپس دستور دادند که به آن مرد، دویست دینار بدهند.^۱

۱. نک: محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۰؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.

یکی از ارادتمندان امام رضا (علیه السلام)، به زیارت امام حسین (علیه السلام) رفت. از بالاسر مزار سیدالشهدا (علیه السلام) مقداری گل سرخ برداشت و برای حضرت (علیه السلام) آورد. وقتی آن سوغات معنوی را به امام رضا (علیه السلام) تقدیم کرد، حضرت (علیه السلام) آن را گرفتند و بوییدند؛ بعد آن قدر گریستند که قطرات اشک، صورتشان را پوشاند؛ آنگاه فرمودند: «هَذِهِ تُرْبَةُ جَدِّي.» (این خاک جد من است).^۱

۱. نک: جعفرین محمدبن قولویه، کامل الزیاراته ص ۲۸۳؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۳۱.

خدمتکاران امام رضا علیه السلام در حال خوردن میوه بودند. [آن‌ها در میوه خوردن اسراف می‌کردند؛ زیرا] مقداری از هر میوه را می‌خوردند و باقی‌مانده آن را دور می‌انداختند. حضرت رضا علیه السلام آنان را به خاطر این کار توبیخ کردند و فرمودند:

سُبْحَانَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ اسْتَغْنَيْتُمْ فَإِنَّ أَنْسَاءَكُمْ يَسْتَغْنُوا أَطْعَمُوهُ مَنْ يَخْتِاجُ إِلَيْهِ.

(سبحان الله! اگر شما بی‌نیاز هستید، گروهی از مردم هستند که نیازمندند. این میوه‌ها را به کسانی که نیاز دارند، بدهید [و بخورانید].)^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۲۹۷؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۲.

ذروان مداینی خدمت امام رضا علیه السلام رسید. حضرت ریش خود را خضاب (رنگ) کرده بودند. ذروان با تعجب پرسید: «فدایت شوم! آیا شما هم خضاب می‌کنید؟!» حضرت علیه السلام فرمودند: «نَعَمْ إِنَّ التَّهْنِئَةَ مِمَّا يَزِيدُ فِي عِقَّةِ النِّسَاءِ وَلَقَدْ تَرَكَ النِّسَاءُ الْعِقَّةَ بِتَرْكِ أَزْوَاجِهِنَّ التَّهْنِئَةَ.» (آری، به درستی که آراستگی مردان، بر عفت زنان می‌افزاید و مسلماً بسیاری از زنان عفت را ترک کردند؛ به سبب آنکه شوهرانشان آراستگی را ترک کردند.)

سپس فرمودند: «أَيُّ شُرْكَ أَنْ تَرَاهَا عَلَى مَا تَرَكَ عَلَيْهِ إِذَا كُنْتَ عَلَى غَيْرِ تَهْنِئَةٍ.» (آیا دوست داری وقتی همسرت را می‌بینی، او هم به خاطر آنکه تو آراسته نیستی، آراسته نباشد؟!)

ذروان گفت: «نه!» امام رضا علیه السلام فرمودند: «ماجرای خضاب کردن هم همین است.»^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۶۷؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۰۰، با اختلاف در سند حدیث و اندکی تفاوت در واژه‌ها.

یکی از یاران امام رضا علیه السلام می گفت: «خدا لعنت کند کسی را که با امیرمؤمنان علی علیه السلام جنگید.» امام رضا علیه السلام که این سخن را شنیدند، فرمودند: «قُلْ إِلَّا مَنْ تَابَ وَاصْلَحَ.» (بگو: «به جز کسی که توبه کرد و به صلاح آمد.») آنگاه اضافه کردند:

«ذَنْبٌ مَّنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ وَلَمْ يَبْتَ [يَتُبْ] أَعْظَمُ مِنْ ذَنْبٍ مَّنْ قَاتَلَهُ ثُمَّ تَابَ.» (گناه کسی که از یاری او [یعنی امام علی علیه السلام] باز ایستاد و توبه هم نکرد، بزرگ تر از گناه کسی است که با ایشان جنگید؛ اما بعد توبه کرد.)^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۸؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۲۱.

دعبل خزاعی خدمت امام رضا علیه السلام رسید. حضرت علیه السلام برای تشویق این شاعر اهل بیت علیهم السلام دستور دادند هدیه‌ای به او بدهند. دعبل آن را گرفت؛ اما از خدا تشکر نکرد و حمدش را به جا نیاورد. امام رضا علیه السلام فرمودند:

«لِمَ لَمْ تَحْمَدِ اللَّهَ.» (چرا حمد خدا را به جا نیاوردی؟)

پس از آن، دعبل خدمت امام جواد علیه السلام رسید. جواد الائمه علیهم السلام نیز دستور دادند هدیه‌ای به دعبل بدهند. دعبل این بار «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ» گفت و امام جواد علیه السلام فرمودند: «تَأَدَّبْتَ.» (حالا مؤدب شدی!)^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۹۶؛ عزیزالله عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۲؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۹۳.

متّهمی را نزد مأمون آوردند. او تصمیم گرفت آن متّهم را گردن بزند. امام رضا علیه السلام نیز در آنجا حضور داشتند. مأمون از آن بزرگوار علیه السلام پرسید:

«ای ابوالحسن، درباره مجازات این مرد چه می‌گویی؟»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَزِيدُكَ بِحُسْنِ الْعَفْوِ إِلَّا عِزًّا فَعَفَا عَنْهُ.» (من می‌گویم خداوند به خاطر عفو و گذشت نیک، به عزّت تو خواهد افزود.)

مأمون وقتی نظر امام علیه السلام را شنید، آن مرد را بخشید.^۱

۱. علی بن عیسیٰ اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الائمّة، ج ۲، ص ۳۰۶ و ۳۰۷؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۴ و ۳۵۷ و ج ۴۹، ص ۱۷۲.

امام رضا علیه السلام در روز عرفه یکی از سال‌های اقامتشان در خراسان، تمام اموال خود را میان نیازمندان تقسیم کردند. فضل بن سهل، وزیر اعظم مأمون، به امام رضا علیه السلام گفت: «این کار شما، همه‌اش ضرر و زیان بود!» امام علیه السلام فرمودند:

«بَلْ هُوَ الْمَغْنَمُ لَا تَعْدَنَّ مَغْرَمًا مَّا ابْتِغَيْتَ بِهِ أَجْرًا وَ كَرَمًا.» [نه] بلکه سود واقعی همین کار بود. هرگز کاری را که موجب پاداش [خدا] شده و عزت را خریده است، زیان به حساب نیاور.^۱

۱. محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۱؛ حسین نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۷، ص ۱۸۷؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.

امام رضا علیه السلام نزد مأمون بود که عبدالله بن مُطَرَف به جمع آنان پیوست. مأمون از عبدالله پرسید: «نظرت درباره اهل بیت علیهم السلام چیست؟»

عبدالله گفت: «مَا قَوْلِي فِي طِينَةٍ عَجِنَتْ بِمَاءِ الرِّسَالَةِ وَغُرِسَتْ بِمَاءِ الْوَحْيِ هَلْ يُنْفَعُ مِنْهَا إِلَّا مِسْكُ الْهُدَى وَ عَنْبَرُ التَّقَى.» (من چه بگویم درباره طینتی که با آب رسالت درآمیخته و از باران وحی سیراب شده است؟ آیا جز بوی مشک هدایت و عنبر تقوا از آن به مشام خواهد رسید؟!)

مأمون [از این پاسخ لطیف و شاعرانه، به وجد آمد و] دستور داد یک قوطی مروارید بیاورند؛ سپس [برای تقدیر از ظریف‌گویی عبدالله] دهان او را پر از مروارید کرد.^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۸؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۳۷.

در سفر امام رضا علیه السلام به خراسان، حضرت دستور دادند سفره‌ای بیندازند و همه، حتی غلامان را برای خوردن غذا بر سر آن سفره فرا خوانند. مردی از اهل بلخ که در این سفر همراه امام بود، گفت: «فدایت شوم! کاش برای این غلامان، سفره جداگانه‌ای می‌انداختید.»

حضرت علیه السلام فرمودند: «مَهْ إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَاحِدٌ وَ الْأُمُّ وَاحِدَةٌ وَ الْأَبُّ وَاحِدٌ وَ الْجَزَاءُ بِالْأَعْمَالِ.»

(چنین نگو؛ زیرا خداوند متعال یکی است و مادر و پدرمان [حضرت آدم و حوا] یکی است و کیفر و پاداش هم بستگی به اعمال [ما] دارد.)^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۳۰؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۱.

امام رضا علیه السلام به خدمتکاران خود می‌فرمودند: «اگر من بالای سرتان ایستاده بودم و شما غذا می‌خوردید، تا وقتی غذا خوردنتان تمام نشده است، از جا برنخیزید.»

ایشان هیچ‌وقت راضی نمی‌شدند که خدمتکارانشان به‌خاطر انجام کاری، از سر سفره بلند شوند و غذا خوردن را نیمه‌کاره بگذارند. گاهی بعضی از آن‌ها را صدا می‌زدند و دیگران می‌گفتند: «آن‌ها در حال خوردن غذا هستند.» در چنین زمان‌هایی امام علیه السلام می‌فرمودند: «دَعُوهُمْ حَتَّى يَفْرُغُوا.» (آنان را رها کنید تا غذا خوردنش تمام شود).^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۲۹۸؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۲؛ در این منبع، به‌جای واژه «دَعُوهُمْ»، «دَعُوهُمْ» آمده است.

امام رضا علیه السلام لباس فاخر و گران قیمتی بر تن کرده بودند که از پوست خز بود. یکی از صوفیان نادان که حضرت را در آن لباس فاخر دید، به ایشان اعتراض کرد و گفت: «تو چطور خود را از زاهدان می پنداری؛ در حالی که می بینیم چنین لباسی بر تن کرده ای؟!»

امام رضا علیه السلام لباس رویی خود را کنار زدند؛ سپس لباس زیرینشان را که ساده و پشمی بود، به آن مرد نشان دادند و فرمودند: «هَذَا لِلَّهِ وَ هَذَا لِلنَّاسِ»^۱ (این [لباس ساده] برای خداست و این [لباس فاخر] برای مردم [و حفظ آراستگی در برابر آنان] است.)

۱. محمد بن زین الدین، ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی العزیزة فی الاحادیث الدینیة، ج ۲، ص ۲۹؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۲۲۲؛ محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۰، به نقل از سفیان ثوری و با اختلاف در تعبیر.

یکی از منافقان، برای آزردن امام رضا علیه السلام نزد آن حضرت رفت و گفت: «إِنَّ مِنْ شِيعَتِكُمْ قَوْمًا يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ عَلَى الطَّرِيقِ.» (گروهی از شیعیان شما در راه شراب می خورند!) امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَهُمْ عَلَى الطَّرِيقِ فَلَا يَزِغُونَ عَنْهُ.» (سپاس خدایی را که آنان را در راه قرار داد که از آن منحرف نمی شوند.)

شخص دیگری به حضرت علیه السلام اعتراض کرد و گفت: «إِنَّ مِنْ شِيعَتِكَ مَنْ يَشْرَبُ النَّبِيذَ.» (برخی از پیروان تو، شراب می نوشند!) امام رضا علیه السلام فرمودند: «یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز شراب می نوشیدند.»

[منظور امام علیه السلام از شراب، شراب مستکنده نبود؛ بلکه نوعی نوشیدنی شیرین بود که از مخلوط کردن آب با عسل یا خرما یا کشمش

۱. خمر در لغت به معنای پوشاندن است و به شراب از آن رو خمر می گویند که نوشیدنش موجب مستی شده و عقل را زایل می کند و آثار نیکوی آن را می پوشاند و از بین می برد. به طور کلی به شراب و نوشیدنی مستکنده ای که از انگور به دست می آید و کم و زیاد آن فرقی ندارد و خوردنش حرام است، خمر می گویند (فخرالدین بن محمد طریحی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۸۹).

۲. نبیذ به هر نوع شراب و نوشیدنی ای گفته می شود که فی نفسه حرام نیست و اگر با خرما و کشمش و... به گونه ای ترکیب شود که قابلیت مست کنندگی داشته باشد، محل اشکال است. در روایتی آمده است: «إِنَّ أَصْلَ النَّبِيذِ خَلَالٌ وَإِنْ أَصْلَ الْخَمْرِ حَرَامٌ» (فخرالدین بن محمد طریحی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۸۹).

درست می شد.] آن مرد گفت: «منظورم از شراب، مخلوط آب و عسل نیست؛ بلکه همان شراب [مست کننده] است.»

از شدت حیا، عرق بر صورت حضرت نشست و فرمودند: «خدا بزرگوارتر از آن است که محبت شراب و محبت ما اهل بیت را باهم در دل مؤمن جمع کند!» سپس اندکی صبر کرده و بعد فرمودند:

اگر بیچاره ای از آن ها هم چنین کند، [در قیامت] پروردگاری رثوف و پیامبری مهربان و امامی را که بر سر حوض [کوثر] است و [دوست و دشمن خود را] می شناسد و نیز سروران خود را که برای شفاعت ایستاده اند، خواهد یافت و تو [که] به دنبال عیب های شیعیان هستی] روح خود را در برهوت خواهی یافت؛ در حالی که آتش آن را بلعیده است.^۱

قطعاً هدف امام رضا علیه السلام از این سخنان کاستن از زشتی گناه نبوده است؛ چرا که خود آن بزرگوار و دیگر امامان معصوم علیهم السلام همواره شیعیانشان را به پرهیز از گناه دعوت می کرده اند؛ بلکه منظورشان این بوده است که مؤمن حق باور خطاکار، چون اصل راه را درست برگزیده است، عاقبت به سعادت خواهد رسید؛ اگر چه خداوند او را به سبب ارتکاب گناه، در دنیا با ایجاد حوادث و ابتلائاتی عقوبت خواهد کرد؛ اما کسی که از آغاز، گام در راه حق نگذاشته و به دنبال عیب جویی از شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام است، هرگز به خوشبختی دست نخواهد یافت.

۱. رجب بن محمد حافظ برسی، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۲۸۹؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۱۴.

احمد بزنتی خدمت امام رضا علیه السلام رسید و از مشکل و گرفتاری اش گفت. حضرت علیه السلام فرمودند: «صبری کن که امیدوارم ان شاء الله خدا حاجتت را برآورده کند.» آنگاه پس از بیان مطالبی فرمودند: «إِنَّ صَاحِبَ النِّعْمَةِ عَلَى خَطَرٍ إِنَّهُ يَجِبُ عَلَيْهِ حُقُوقُ اللَّهِ فِيهَا وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَتَكُونُ عَلَى النِّعَمِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَا أَزَالُ مِنْهَا عَلَى وَ جَلٍّ وَ حَزَّكَ يَدُهُ حَتَّى أَخْرُجَ مِنَ الْحُقُوقِ الَّتِي تَجِبُ لِلَّهِ عَلَى فِيهَا.»

(خطر همواره دارنده نعمت را تهدید می کند؛ زیرا واجب است حقوق خدا را درباره آن نعمت ادا کند. به خدا سوگند، نعمت هایی از خدا بر دوش من است که تا هنگام ادای حقوق الهی آن ها... پیوسته در نگرانی به سر می برم.)

احمد بزنتی پرسید: «فدایت شوم! شما با این قدر و منزلت، احساس نگرانی می کنید؟!» امام فرمودند: «آری! با این حال، خدا را شکر می کنم بر نعمت هایی که به خاطر ادای حقوق آن ها بر من منت گذاشته است.»^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۵۰۲؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۵.

شب‌ی امام‌رضا علیه‌السلام در خانه مهمان داشتند. امام و مهمانشان نشسته بودند و حسابی گرم گفت‌وگو بودند. ناگهان نور چراغ خانه کم شد. مهمان دستش را به طرف چراغ برد تا آن را تعمیر کند؛ اما امام علیه‌السلام او را از این کار بازداشتند و خودشان چراغ را تعمیر کردند؛ آنگاه [برای آنکه مهمان از دلیل این رفتار آگاه شود،] به او فرمودند: «إِنَّا قَوْمٌ لَا نَسْتَعْدِمُ أَضْيَافَنَا.»^۱ (ما خاندانی هستیم که مهمانان خود را به خدمت نمی‌گیریم و از آنان کار نمی‌کشیم.)

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۲۸۳؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۲.

یکی از خدمتکاران امام رضا علیه السلام که سعد نام داشت، از دنیا رفت. حضرت به دنبال خدمتکاری امین می‌گشتند که جای خالی سعد را پر کند. برای همین، به معمر بن خلاد فرمودند: «اگر مرد شریف و امانت‌داری سراغ داری، به من معرفی کن.»

معمر با شگفتی [از اینکه حضرت رضا علیه السلام با آن همه علم و دانش، با او مشورت کرده بودند،] گفت: «من به شما معرفی کنم؟» امام رضا علیه السلام با جدّیت تمام فرمودند: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْتَشِيرُ أَصْحَابَهُ ثُمَّ يَغْزِمُ عَلَى مَا يُرِيدُ اللَّهُ.»^۱ (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز پیوسته با یاران خود مشورت کرده؛ سپس طبق آنچه خدا می‌خواست، اقدام می‌کردند.)

۱. احمد بن محمد بن خالد برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۱؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۱.

مردی خدمت امام رضا علیه السلام رسید و از برادر خود گله و شکایت کرد.
امام علیه السلام در پاسخ او، این اشعار را خواندند:

أَعَذِّرْ أَخَاكَ عَلَى ذُنُوبِهِ وَاسْتَرْ وَغَطِّ عَلَى عُيُوبِهِ

برادرت را در خطاهایش معذور بدار و عیب‌ها و گناهان او را
پیوشان و واگذار.

وَاصْبِرْ عَلَى بُهْتِ السَّفِيهِ وَلِلزَّمانِ عَلَى خُطُوبِهِ

بر تهمت زدن شخص بی خبر و بر سختی‌های روزگار صبری کن.

وَدَعْ الْجَوَابَ تَفَضُّلاً وَكِلِ الظُّلُمَ إِلَى حَسِيْبِهِ^۱

جواب [بی‌خرد] را از سرِ بزرگی ترک کن و ستمکار را به حسابرس
او واگذار [یعنی کار نادرست او را به خداوند واگذار کن تا جزای
جفاکار را بدهد].

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۶ و ۱۷۷؛
فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۶۹؛ محمد باقر مجلسی،
بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۱ و ج ۷۱، ص ۹۲.

امام رضا علیه السلام برای استقبال بعضی از افراد خاندان ابوطالب، از شهر خارج شدند. ابراهیم بن موسی قزاز همراه ایشان بود. وقت نماز رسید. در آنجا خانه‌ای قرار داشت. امام علیه السلام به طرف آن خانه رفتند و زیر سایه درختی، از مرکب خویش پایین آمدند؛ آنگاه به معمر فرمودند: «اذان بگو.» او گفت: «نمی‌خواهید منتظر بمانیم تا یارانمان هم به ما پیوندند؟» امام رضا علیه السلام فرمودند:

«عَفَرَ اللَّهُ لَكَ لَا تُؤَخِّرَنَّ صَلَاةً عَنْ أَوَّلِ وَقْتِهَا إِلَى آخِرِ وَقْتِهَا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ عَلَيْكَ أَبَدًا بِأَوَّلِ الْوَقْتِ.» (خدا تو را بیامرزد. هیچ‌گاه بدون عذر، نماز را از اول وقت به آخر وقت به تأخیر نینداز. همیشه اول وقت آن را به جا آور.)

معمر اذان گفت و همراه امام رضا علیه السلام نماز خواندند.^۱

۱. سید بن هبة الله قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائج، ج ۱، ص ۳۳۷ و ۳۳۸؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۴۹ و ج ۸۰، ص ۲۱.

عمیربن یزید خدمت امام رضا علیه السلام رسید. از محمدبن جعفر، عموی امام رضا علیه السلام، سخنی به میان آمد. [محمدبن جعفر داعیه رهبری داشت و مردم را به پیروی از خود فرا می خواند.] حضرت علیه السلام فرمودند: «من با خودم عهد کرده ام که با او زیر یک سقف قرار نگیرم.» عمیربن یزید در دلش گفت: «آقا به ما دستور می دهد که به مردم نیکی کنیم و با خویشاوندان خود رفت و آمد داشته باشیم؛ ولی خودش درباره عمویش این چنین می گوید!»

امام رضا علیه السلام بلافاصله نگاهی به عمیربن یزید انداختند و فرمودند: «این کار نیز نوعی نیکی و احسان است؛ زیرا وقتی او نزد من می آید و بعداً درباره من سخن می گوید، [به خاطر ارتباطش با من] مردم تصدیقش می کنند؛ اما وقتی نه او نزد من بیاید و نه من نزد او بروم، اگر حرفی هم بزند، پذیرفته نمی شود [و اسباب دردسر خود و گمراهی مردم را فراهم نمی آورد].»^۱

۱. محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰۴؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۴۶ و ج ۴۹، ص ۳۰ و ۳۱ و ۲۱۹ و ۲۲۰.

امام رضا علیه السلام همراه با سلیمان بن جعفر در باغشان نشسته بودند و سخن می‌گفتند. گنجشکی به سوی حضرت آمد و روبه‌رویشان نشست و شروع کرد به فریاد کشیدن. گنجشک زیاد جیغ می‌کشید و شدیداً هراسان بود [و معلوم بود که چیزی آزارش می‌دهد].

امام علیه السلام به سلیمان فرمودند: «می‌دانی این گنجشک چه می‌گوید؟» او گفت: «خدا و رسول او و فرزند رسولش آگاه‌ترند.» حضرت علیه السلام فرمودند: «می‌گوید: 'ماری می‌خواهد جوجه‌های مرا که در خانه هستند، بخورد.' حال برخیز و این چوب را بردار و وارد خانه شو و مار را بگش.»

سلیمان برخاست و چوب را برداشت و داخل خانه رفت و هنگامی که مار به این سو و آن سو می‌چرخید [و می‌خواست جوجه‌گنجشک‌ها را بخورد،] آن را با چوب زد و کشت.^۱
[با کشته شدن مار، گنجشک مضطرب نیز آرام گرفت.]

۱. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۱، ص ۳۴۵؛ سعید بن هبة الله قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائع، ج ۱، ص ۳۵۹.



امام رضا علیه السلام هنگام غذاخوردن، سینی بزرگی نزدیکی سفره قرار می‌دادند. غذا را که می‌آوردند، حضرت بخشی از بهترین و خوشمزه‌ترین غذاها را برداشته و در سینی می‌گذاشتند و دستور می‌دادند آن را به فقیران و نیازمندان بدهند؛ بعد هم آیه ۱۱ سوره مبارکه بلد را تلاوت می‌کردند که می‌فرماید: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» (پس او در آن گردنه وارد نشد).

[این آیه مربوط به قیامت است. در آیات بعدی این سوره، خدای متعال به دو عمل اشاره می‌کنند که سبب رهایی از عذاب می‌شود: آزادکردن بردگان و سیرکردن گرسنگان.]

امام رضا علیه السلام پس از تلاوت این آیه شریفه می‌فرمودند: «عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ لَيْسَ كُلُّ إِنْسَانٍ يَفْذِرُ عَلَى عَثْقِ رَقَبَةٍ فَجَعَلَ لَهُمْ سَبِيلًا إِلَى الْجَنَّةِ بِإِطْعَامِ الطَّعَامِ.» (خدا می‌دانست که همگان توان آزادکردن برده را ندارند؛ از این رو راه دیگری را به سوی بهشت قرار داد [که همان غذا دادن به گرسنگان است].)^۱

۱. احمد بن محمد بن خالد برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۳۹۲؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۲؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۳۴۸.

احمد بن عمر حلبی در سرزمین منا خدمت امام رضا علیه السلام رسید و گفت: «فدایت شوم! خاندان ما اهل بخشش بوده و پیوسته در آسایش و شادی و وفور نعمت به سر می بردند؛ ولی خدا همه نعمت ها را از ما گرفت؛ تا آنجا که اکنون به کسانی نیازمند شده ایم که پیش از این، آن ها به ما نیاز داشتند.»

امام علیه السلام فرمودند: «چه روز نیکویی داری ای احمد!»

احمد با شگفتی گفت: «فدایت شوم! حال و روز من همین است که گفتم.» امام فرمودند: «ای احمد، آیا دوست داشتی تو نیز [در ایمان و اعتقاد] مانند این جباران ستمگر بودی و در عوض، دنیا پر از طلا بود و از آن تو می شد؟!»

احمد گفت: «به خدا قسم، نه ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله!» حضرت لبخندی زدند و فرمودند: «اکنون که از اینجا بازمی گردی، کیست که حال و روزش نیکوتر از تو باشد؟! تو کالایی در دست داری که در مقابل یک دنیای پر از طلا هم آن را نمی فروشی!»^۱

۱. محمد بن عمر کشی، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص ۵۹۷؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۴۵.

متهمی را نزد مأمون آوردند. مأمون به مأموران خود فرمان داد که آن متهم را بکشند. او به مأمون گفت: «مرا نکش؛ اگر مرا نکشی، از تو بسیار تشکر خواهم کرد!» مأمون پاسخ داد: «تو خودت چه هستی که تشکرت باشد!»

امام رضا علیه السلام [که شاهد این گفت‌وگو بودند] به مأمون فرمودند:

اَنْشُدَكَ اللهُ تَعَالَى اَنْ تَتَرَفَّعَ عَنْ شُكْرِ اَحَدٍ وَاِنْ قَلَّ فَاِنَّ اللهَ تَعَالَى اَمَرَ عِبَادَهُ بِشُكْرِهِ فَشُكْرُوه. (تو را به خدا قسم، مبادا خود را از تشکر کسی، حتی اگر آن تشکر اندک باشد، برتر بدانی! خدای بزرگ بندگانش را به شکرگزاری از خود فرمان داد [و با همه بزرگی‌اش، شکرگزاری آنان را به رسمیت شناخت] و مردم نیز از او شکرگزاری کردند. [حالا چه معنا دارد تو که بنده‌ای از بندگان خدایی، شکرگزاری و تشکر بنده دیگری را به رسمیت نشناسی و آن را در شأن خود ندانی!])

پند امام رضا علیه السلام کارگرافتاد و مأمون، آن متهم را بخشید.^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۶۵؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.

علی بن موسی الرضا علیه السلام در سفرشان به خراسان چند روزی را در نیشابور اقامت کردند. زمانی که قصد داشتند از نیشابور به سوی مرو حرکت کنند، حدیث نویسان گرد حضرت حلقه زدند و گفتند: «ای پسر رسول خدا، حالا که از شهر ما می روید، حدیثی برایمان نمی خوانید که از آن بهره مند شویم؟» امام رضا علیه السلام که داخل کجاوه نشسته بودند، سرشان را بیرون آوردند و فرمودند:

از پدرم امام کاظم علیه السلام شنیدم که او از پدرش امام صادق علیه السلام، او از پدرش امام باقر علیه السلام، او از پدرش امام سجاد علیه السلام، او از پدرش امام حسین علیه السلام، او از پدرش امیر المؤمنین علی علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرموده است: «من از جبرئیل شنیدم که می گفت از خدای بزرگ شنیده است که می فرمود: 'لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.' (لا اله الا الله قلعه [مستحکم] من است؛ پس هر که وارد قلعه من شود، از عذاب من در امان خواهد بود.)

قدری که شتر ایشان حرکت کرد، امام علیه السلام [سرشان را از کجاوه بیرون آوردند و] با صدای بلند فرمودند: «البته این سخن شرط‌هایی دارد که من یکی از شرط‌های آنم.»^۱

منظور امام رضا علیه السلام این بود که فقط با قبول ولایت امام معصومی که از طرف خداوند متعال معین شده است و اطاعتش بر همگان واجب است، می‌توان به حقیقت توحید رسید و بدون پذیرش امامت امامان معصوم علیهم السلام توحید کسی کامل نیست.

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الامالی الصدوق، ص ۲۳۵؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۷ و ج ۴۹، ص ۱۲۳.

در سال ۱۹۹۹ق، زید، برادر امام رضا علیه السلام، علیه دولت عباسیان دست به شورش زد. او خانه‌های طرفداران حکومت را به آتش کشید؛ از این رو در تاریخ، به زیدالنار (زید آتشین) لقب یافته است. مأمون، لشکری به سوی زید فرستاد. لشکریان او را دستگیر کردند و به خراسان بردند.^۱

امام رضا علیه السلام از کار زید پیوسته ابراز ناخشنودی می‌کردند؛ زیرا اقداماتی از وی سر زد که به تخریب چهره علویان انجامید. شاید هم امام با این ابراز ناخرسندی، می‌خواستند به مأمون بفهمانند که با زید و کارهای او ارتباطی ندارند.

وقتی زید را نزد مأمون آوردند، امام رضا علیه السلام نیز در آنجا حضور داشتند. امام علیه السلام به زید روی خوش نشان ندادند و حتی سلام زید را هم بی جواب گذاشتند. زید به حضرت علیه السلام گفت: «من برادر توأم! چرا جواب سلامم را نمی‌دهی؟!»

۱. نک: محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۴.

امام رضا علیه السلام فرمودند: «أَنْتَ أَخِي مَا أَطَعْتَ اللَّهَ فَإِذَا عَصَيْتَ اللَّهَ فَلَا إِخَاءَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ.» (تو برادر منی؛ تا وقتی که از خدا اطاعت کنی؛ اما اگر از خدا نافرمانی کنی، هیچ برادری و اخوتی بین من و تو نیست).^۱

۱. محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۶۱؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۲۱.

امام رضا علیه السلام در زمان اقامت خود در نیشابور، روزی به حمام عمومی رفتند. یکی از نظامیان نیز در حمام مشغول شست و شوی خود بود. او [که امام را نمی شناخت]، حضرت را از جایش بلند کرد و با بی احترامی گفت: «بیا کمی آب روی سر من بریز...!» امام چیزی نگفتند و ظرف آب را برداشتند و مشغول ریختن آب بر سر و بدن او شدند.

در همین هنگام، شخص دیگری که حضرت علیه السلام را می شناخت، وارد حمام شد و [با مشاهده این صحنه، بر سر آن نظامی] فریاد زد و گفت: «خودت را نابود کردی! فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را به خدمت گرفته ای؟!» حضرت رضا علیه السلام علاوه بر داشتن جایگاه والای معنوی، در آن روزها نزد حکومت وقت نیز از جایگاه بسیار ویژه ای برخوردار بودند. [مرد نظامی [به شدت ترسید و] خود را روی پاهای امام رضا علیه السلام انداخت. او پای حضرت علیه السلام را می بوسید و [متضرعانه] می گفت: «ای زاده پیامبر! چرا وقتی من آمرانه با شما سخن گفتم، از من سرپیچی نکردید [تا این اتفاق نیفتد]؟!»

علی بن موسی الرضا علیه السلام با لبخندی مهربانانه فرمودند: «إِنَّهَا لَمَثُوبَةٌ وَ مَا أَرَدْتُ أَنْ أَغْصِيكَ فِيمَا أَثَابُ عَلَيْهِ.» (این کار ثواب داشت و من نخواستم در کاری که به من ثواب می رساند، از تو نافرمانی کنم).^۱

۱. نورالله مرعشی شوشتری، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۱۲، ص ۳۵۳ و ۳۵۴؛ عبدالله بن نورالله بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآيات و الاخبار و الاقوال (من سيدة النساء إلى الامام الجواد علیه السلام)، ج ۲۲، ص ۲۰۴.

هنگام سفر امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو، آن حضرت چند روزی در شهر نیشابور اقامت گزیدند. در مدت حضور امام رضا علیه السلام در نیشابور، مردی به نام احمد عهده‌دار کارهای آن بزرگوار بود و مشتاقانه به ایشان خدمت می‌کرد. وقتی امام علیه السلام برای ادامه سفر، از نیشابور بیرون آمدند، احمد تا سرخس ایشان را بدرقه کرد. او می‌خواست از سرخس تا مرو نیز امام علیه السلام را همراهی کند؛ اما وقتی که به یک منزلگاه پس از سرخس رسیدند، حضرت علیه السلام سر مبارکشان را از کجاوه بیرون آوردند و فرمودند: «عبدالله. به سلامت. برگرد. تو آن مقدار را که در بدرقه لازم بود، انجام داده‌ای. مشایعت و همراهی هم حدّ و اندازه‌ای ندارد.»

احمد گفت: «شما را به حق محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهم السلام قسم می‌دهم، حدیثی برایم بگویید که به من آرامش دهد و موجب شفای دلم شود تا برگردم.» امام رضا علیه السلام فرمودند: «تو از من حدیث می‌خواهی و حال آنکه مرا از جوار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دور کرده‌اند و نمی‌دانم کارم به کجا خواهد کشید!»

احمد بار دیگر درخواست خود را بیان کرد. امام علیه السلام این بار این حدیث را با سلسله‌سندی که از امام‌کاظم علیه السلام آغاز می‌شد و به امیرالمؤمنین علی علیه السلام پایان می‌یافت، نقل فرمودند.

آن حضرت علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند که خدای بزرگ فرموده است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اسْمِي مَنْ قَالَهُ مُخْلِصاً مِنْ قَلْبِهِ دَخَلَ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.» («لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نام من است. هرکه با اخلاص قلبی آن را بگوید، وارد قلعه من شده است و هرکه وارد قلعه من شود، از عذاب من در امان خواهد بود).^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۷؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۶ و ج ۹۰، ص ۱۹۸.

سلیمان جعفری با امام رضا علیه السلام کاری داشت. خدمت حضرت رسید. وقتی می‌خواست به خانه برگردد، امام علیه السلام به او فرمودند: «با من بیا و امشب را نزد من بمان.» سلیمان با امام علیه السلام همراه شد و به سوی خانه حضرت رفتند.

وارد خانه که شدند، دیدند غلامان با گل، طویله یا چیزی شبیه آن را می‌سازند. میان غلامان، یک برده غریبه هم بود. امام علیه السلام پرسیدند: «این مرد کیست که با شما کار می‌کند؟» آن‌ها گفتند: «او به ما کمک می‌کند و ما هم به او چیزی خواهیم داد.» این بار پرسیدند: «آیا مزد او را تعیین کرده‌اید؟» گفتند: «نه، هرچه به او بدهیم، راضی می‌شود.»

حضرت علیه السلام از این جواب، به شدت خشمگین شدند و غلامان را تنبیه کردند. سلیمان جعفری که خشم آن بزرگوار را دید، عرض کرد: «فدایت شوم! چرا خودتان را ناراحت می‌کنید؟»

امام رضا علیه السلام فرمودند:

من آنان را بارها از چنین کاری نهی کرده‌ام و گفته‌ام که نباید کسی برایشان کار کند؛ مگر آنکه مزدش را معین کرده باشند. بدان که اگر کسی بدون تعیین مزد برای تو کار کند و تو به او سه برابر هم مزد بدهی، باز گمان خواهد کرد که از مزدش کاسته‌ای؛ اما اگر مزدش را تعیین کنی و بعد همان را بپردازی، تو را به خاطر وفاداری به قول و قرارش خواهد ستود و اگر اندکی هم بر مزدش بیفزایی، قدردانست خواهد بود و خواهد فهمید که به او بیشتر داده‌ای.^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۲۸۸ و ۲۸۹؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۶.

امام رضا علیه السلام با گروهی از مردم گرم صحبت بودند. در آن محفل، زید بن موسی^۱ برادر ایشان نیز حضور داشت و با افراد دیگری حرف می‌زد. محور سخنان او، عظمت و جایگاه سادات و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.

امام رضا علیه السلام در حال صحبت، حرف‌های زید را نیز می‌شنیدند. وقتی دیدند او به سید بودن خود می‌نازد و مدام می‌گوید که ما چنین و چنان ایم، به وی اعتراض کردند و فرمودند:

ای زید، آیا این سخن بقال‌های کوفه تو را فریفته که می‌گویند: 'فاطمه علیها السلام پاکدامنی پیشه کرد و به همین خاطر، خدا فرزندان او را بر آتش دوزخ حرام کرده است.' به خدا سوگند! این مزیت تنها برای حسن و حسین و

۱. این زید، همان کسی بود که در بصره شورش کرد و خانه عباسیان را آتش زد و به دست لشکریان مأمون دستگیر شد. وقتی زید را به خراسان آوردند، مأمون او را به خاطر نسبتش با امام رضا علیه السلام بخشید. امام رضا علیه السلام همواره از کار زید که هرگز به صلاح علویان نبود، ابراز ناخرسندی می‌کردند.

فرزندانی است که خود فاطمه به دنیا آورده است. آیا فکر می‌کنی موسی بن جعفر [پدرت] که خدا را اطاعت می‌کرد و روزها را روزه می‌گرفت و شب‌ها را به عبادت می‌گذراند، با تو که معصیت خدا می‌کنی، به طور یکسان وارد قیامت می‌شوی؟! یا اینکه تو نزد خداوند عزیزتر می‌باشی؟! امام سجّاد علیه السلام می‌فرمود: 'برای نیکوکار ما، دو پاداش و برای گناهکاران مان نیز عذابی دو برابر است.'^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، معانی الاخبار، ص ۱۰۵ و ۱۰۶؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۱۷ و ۲۱۸ و ج ۹۳، ص ۲۲۱ و ۲۲۳؛ محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۲، با اندکی تفاوت در واژه‌ها.

روزی امام رضا علیه السلام شعرپندآموز یکی از شاعران را خواندند که چنین سروده بود:

كُنَّا نَأْمُلُ مَدًّا فِي الْأَجَلِ وَالْمَنَايَا هُنَّ أَفَاتُ الْأَمَلِ

همه ما آرزو داریم عمرمان دراز شود؛ حال آنکه مرگ آفت آرزوست.

لَا تَغُرَّتْكَ أَبَاطِيلُ الْمُنَى وَالزَّمِ الْقَصْدَ وَدَعْ عَنْكَ الْعِلَلَ

آرزوهای باطل تو را نفریبید و میانه روی پیشه ساز و از کج روی بپرهیز.

إِنَّمَا الدُّنْيَا كَظَلٍّ زَائِلٍ حَلَّ فِيهِ رَاكِبٌ ثُمَّ رَحَلَ

دنیا چون سایه‌ای گذراست که سواری در آن اقامت می‌گزیند و سپس به راه خود ادامه می‌دهد.

شخصی از حضرت علیه السلام پرسید: «خدا عزّت دهد! این شعر سروده کیست؟» امام علیه السلام فرمودند: «سروده یکی از عراقیان هم وطن شما.» آن شخص گفت: «ابوالعتاهیه خودش هم این اشعار را برای من خوانده است.»

[نام اصلی شاعر، اسماعیل بود. ابوالعتاهیه لقب زشتی بود که برخی از مردم درباره اسماعیل به کار می بردند. «ابوالعتاهیه» یعنی «پدر دیوانگی».]

امام رضا علیه السلام فرمودند: «هَاتِ اسْمَهُ وَ دَعْ عَنْكَ هَذَا إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى يَقُولُ ﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾^۱ وَ لَعَلَّ الرَّجُلَ يَكْرَهُ هَذَا.» (نامش را بگو و این لقب زشت را به کار نبر. خداوند متعال [در قرآن] می فرماید: «همدیگر را با لقب های بد نخوانید.» شاید اسماعیل از این لقب خوشش نیاید!)^۲

۱. حجرات، ۱۱.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۷ و ۱۷۸؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۷ و ج ۷۲، ص ۱۴۳.

امام رضا علیه السلام و موسی بن سیار در نزدیکی دیوارهای طوس بودند که صدای بانگ و فریادی به گوششان رسید. بلافاصله در پی آن صدا رفتند. معلوم شد که این سروصدا، مربوط به تشییع جنازه است. وقتی امام رضا علیه السلام به نزدیکی جنازه رسیدند، از اسب خود پایین آمدند و به جمع تشییع‌کنندگان پیوستند؛ آن‌گاه جنازه را بلند کردند و مانند بچه‌آهویی که خودش را به مادرش می‌چسباند، خود را به جنازه چسباندند و رو به موسی بن سیار فرمودند: «ای موسی بن سیار، هرکس در تشییع جنازه دوستی از دوستان ما شرکت کند، مانند روزی که از مادر متولد شده است، گناهانش پاک خواهد شد و دیگر گناهی برایش نمی‌ماند.»

جنازه را که کنار قبر گذاشتند، امام علیه السلام جلو رفتند. جمعیت را کنار زدند و خود را به جنازه رساندند تا اینکه چشمانشان به میت افتاد. حضرت علیه السلام دست مبارکشان را بر سینه او نهادند و فرمودند: «ای فلانی پسر فلانی، تو را به بهشت بشارت باد که از این ساعت، دیگر هیچ نگرانی و ترسی برای تو نخواهد بود.»

موسی بن سيار به امام عليه السلام عرض کرد: «فدايت شوم! اين مرد را می شناسيد؟! به خدا قسم که پيش از اين، شما هرگز به اين منطقه نيامده بوديد!» امام رضا عليه السلام فرمودند:

أَمَا عَلِمْتُ أَنَا مَعَاشِرَ الْأَيِّمَةِ تُعْرَضُ عَلَيْنَا أَعْمَالُ شِيعَتِنَا
صَبَاحاً وَ مَسَاءً فَمَا كَانَ مِنَ التَّقْصِيرِ فِي أَعْمَالِهِمْ سَأَلْنَا
اللَّهُ تَعَالَى الصَّفْحَ لِصَاحِبِهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْعُلُوِّ سَأَلْنَا اللَّهَ
الشُّكْرَ لِصَاحِبِهِ^۱

(آيا نمی دانی که اعمال شیعیان ما هر صبح و شام به ما [ائمه] عرضه می شود؟! اگر کوتاهی و خطایی در کارهایشان باشد، برای آن خطاکار، از خدا طلب بخشش و چشم پوشی می کنیم و اگر رفتار نیکی انجام داده باشند، برای انجام دهنده آن از خدا پاداش می طلبیم.)

۱. محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴۱؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۹۸ و ۹۹.

جمع بسیاری خدمت امام رضا علیه السلام بودند و سؤال های شرعی خود را از ایشان می پرسیدند. در همین هنگام، مرد بلندقدی وارد شد و خطاب به آن حضرت علیه السلام گفت:

سلام به تو ای فرزند رسول خدا. من مردی از دوستان شما و دوستداران پدران و اجداد شما هستم. از حج باز می گردم. پولم را گم کرده ام و اکنون حتی به آن مقدار که به وطنم برسم، پول ندارم. اگر صلاح می دانید، کمک کنید تا به شهر و دیارم برگردم. [من در آنجا ثروتمند هستم و] خداوند مرا از نعمت خویش بهره مند کرده است. وقتی به شهرم رسیدم، پولی را که به من داده اید، از طرف شما صدقه خواهم داد؛ زیرا من نیازمند صدقه نیستم.

امام رضا علیه السلام فرمودند: «بنشین. خداوند تو را مشمول رحمت خود قرار دهد.» پس از آن، حضرت به گفت و گو با حاضران ادامه دادند تا همه رفتند و فقط سلیمان جعفری و خیمه و یسع بن حمزه و

همان مرد ماندند. امام به آن‌ها فرمودند: «اجازه بدهید به اندرونی بروم.» بعد برخاستند و به داخل یکی از اتاق‌ها رفتند. ساعتی گذشت. آنگاه پشت در ایستادند و دست مبارکشان را از بالای آن بیرون آوردند و فرمودند: «آن خراسانی کجاست؟» مرد خراسانی که آمد، از همان پشت در به او فرمودند:

«خُذْ هَذِهِ الْمَائَتِي دِينَارٍ وَاسْتَعِنْ بِهَا فِي مَوْتِكَ وَ نَفَقَتِكَ وَ تَبَرُّكَ بِهَا وَ لَا تَصَدَّقْ بِهَا عَنِّي وَ اخْرُجْ فَلَا أَرَاكَ وَ لَا تَرَانِي.» (این دویست دینار را بگیر و برای خرج و مخارجت از آن استفاده کن و از آن تبرک بجوی. نمی‌خواهد آن را از طرف من صدقه بدهی. حالا برو بیرون که نه من تو را ببینم و نه تو مرا ببینی.)

مرد خراسانی پول را گرفت و رفت و حضرت از اتاق بیرون آمدند. سلیمان جعفری گفت: «فدایت شوم! شما به او بخشش و لطف بسیار کردید؛ پس چرا صورتتان را از او پنهان کردید؟» حضرت فرمودند: «مَخَافَةٌ أَنْ أَرَى ذُلَّ السُّؤَالِ فِي وَجْهِهِ لِقَضَائِي حَاجَتُهُ.» (از ترس اینکه مبادا حال که حاجت او را برآورده می‌کنم، خواری درخواست را در سیمای او ببینم!)^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۲۳ و ۲۴؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۱.

یونس بن عبدالرحمان خدمت امام رضا علیه السلام بود که گروهی از اهل بصره اجازه ملاقات خواستند. امام به یونس اشاره کردند که درون اتاق برو و به او فرمودند: «هیچ حرکتی نکن تا آنکه به تو اجازه دهم.»

یونس وارد اتاق شد. اتاق کاملاً از نظرها پنهان بود و پرده‌ای هم جلوی آن آویخته بودند. آن گروه از اهل بصره خدمت امام علیه السلام رسیدند و [در همان آغاز سخن] به بدگویی از یونس بن عبدالرحمان پرداختند و او را آماج تهمت‌های خویش قرار دادند. امام علیه السلام سر مبارکشان را به زیر انداخته و هیچ سخنی نمی‌گفتند. آن گروه پس از پایان حرف‌هایشان خداحافظی کردند و رفتند. با رفتن آن‌ها، امام رضا علیه السلام به یونس اجازه دادند که از اتاق خارج شود. یونس با چشمی گریان از اتاق بیرون آمد و گفت: «فدایت شوم! می‌بینید وضع من میان یارانم چگونه است! من درباره این تهمت‌ها جواب دارم.»

دلیل بدبینی یاران یونس این بود که او گاه مطالبی را به آن‌ها می‌گفت که آنان قدرت فهمش را نداشتند و چون از درک آن دسته از معارف دینی عاجز بودند، یونس را به انحراف از دین متهم می‌کردند.

امام رضا علیه السلام فرمودند:

ای یونس، اگر امام تو از تو راضی باشد، از آنچه می‌گویند زبانی به تو نخواهد رسید. ای یونس، با مردم سخنی بگو که می‌فهمند و از گفتن آنچه نمی‌فهمند خودداری کن [و به اندازه کمال و معرفت مردم با آنان سخن بگو]؛ زیرا خیال می‌کنند تو در عرش خدا بر او دروغ می‌بندی. ای یونس، برای تو چه فرقی خواهد کرد اگر در دست راستت مروارید باشد و مردم بگویند پشکل است یا پشکل باشد و مردم بگویند، مروارید است. آیا [این گفتار و اعتقاد مردم] سودی به حالت خواهد داشت؟!

یونس گفت: «نه!» امام رضا علیه السلام فرمودند: «هَكَذَا أَنْتَ يَا يُونُسُ إِذْ كُنْتَ عَلَى الصَّوَابِ وَ كَانَ إِمَامُكَ عَنْكَ رَاضِيًا لَمْ يَضُرَّكَ مَا قَالَ النَّاسُ.»^۱ (حکایت تو نیز همین‌طور است. ای یونس، اگر تو در راه درست باشی و امامت نیز از تو راضی باشد، حرف‌های مردم زبانی به تو نخواهد رساند.)

۱. محمد بن عمر کشی، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص ۴۸۷؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۵.

احمد بزنی به امام رضا علیه السلام گفت: «فدایت شوم! من چندین و چند سال است که حاجتی از خدا خواسته‌ام؛ اما اجابت نشده است و اکنون به خاطر تأخیر در اجابت دعایم، وسوسه‌ای در دلم افتاده و ایمانم آسیب دیده است.»

امام علیه السلام فرمودند: «مبادا شیطان به [دل] تو راهی یابد تا نَأْمِدت سازد! امام باقر که درود خدا بر او باد، می‌فرمودند: 'مؤمن از خداوند حاجتی می‌خواهد و خداوند برآوردن حاجتش را به تأخیر می‌افکند؛ چون صدای او و شنیدن ناله‌اش را دوست دارد.'»

سپس فرمودند:

به خدا سوگند، اینکه خداوند خواسته‌های دنیایی مؤمنان را به تأخیر می‌اندازد، برایشان بهتر از آن است که خواسته‌هایشان را در همین دنیا به آن‌ها بدهد! دنیا چه ارزشی دارد؟! امام باقر علیه السلام می‌فرمودند: «مؤمن باید

هنگام آسایش و خوشی، همان‌گونه به درگاه خدا دعا کند که در وقت سختی و گرفتاری دعا می‌کند؛ نه‌اینکه هرگاه به او عطا شد، در دعا کردن سست شود!» پس، از دعا کردن خسته نشو؛ زیرا دعا نزد خدا جایگاه بلندی دارد. بر تو باد به راست‌گوبودن و طلب روزی حلال و به‌جای‌آوردن صلۀرحم و از اظهار دشمنی با مردم بپرهیز؛ زیرا ما خاندانی هستیم که با هرکه از ما بُرد، می‌پیوندیم و به هرکه به ما بدی کند، خوبی می‌کنیم. به خدا سوگند، در این کار، سرانجام نیکویی می‌بینیم.

کسی‌که در این دنیا از نعمت برخوردار است [چنین است که] هرگاه [از خدا] بخواهد و به او داده شود، باز هم چیز دیگری طلب می‌کند و نعمت در نظرش کوچک می‌آید؛ بنابراین، از هیچ چیز سیر نمی‌شود و هرگاه نعمت فراوان شود، مسلمان از این جهت در معرض خطر قرار می‌گیرد؛ زیرا حقوقی بر او واجب است و بیم آن می‌رود که به‌واسطه آن حقوق در فتنه بیفتد [و در ادای آن‌ها کوتاهی ورزد]. بگو بدانم اگر سخنی به تو بگویم، به سخن من اعتماد داری؟

احمد گفت: «جُعِلْتُ فِدَاكَ وَإِذَا لَمْ أَثِقْ بِقَوْلِكَ فَبِمَنْ أَثِقُ وَأَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ.» (فدای شما شوم! اگر به گفته شما اعتماد نکنم که حجت خدا بر خلق او هستید، به چه کسی می‌توانم اعتماد کنم؟!)

امام رضا علیه السلام فرمودند:

پس باید اعتمادت به خدا بیشتر باشد؛ زیرا خداوند به تو وعدهٔ اجابت داده است. آیا خدا [در قرآن] نمی‌فرماید: «هرگاه بندگانم از تو دربارهٔ من پرسیدند، [بگو]: من نزدیک هستم و دعای دعاکننده را هرگاه مرا بخواند، اجابت می‌کنم»^۱؟ و فرموده است: «از رحمت خدا ناامید نشوید.»^۲ نیز فرموده است: «و خدا از جانب خود به شما وعدهٔ آمرزش و بخشش می‌دهد.»^۳ پس به خدا مطمئن‌تر باش تا به دیگران و در دل خویش جز خوبی جای ندهید که شما آمرزیده‌اید.^۴

۱. بقره، ۱۸۶.

۲. زمر، ۵۳.

۳. بقره، ۲۶۸.

۴. عبدالله بن جعفر حمیری، قرب الإسناد، ص ۳۸۵ تا ۳۸۷؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۶۷؛ محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۸۸ و ۲۸۹، با اندکی تفاوت در واژه‌ها.

در دوره‌ای که امام رضا علیه السلام ولایتعهدی مأمون را برعهده داشتند، روزی دربان حضرت، خدمت ایشان رسید و گفت: «گروهی جلوی در آمده‌اند و اجازه ورود می‌خواهند. می‌گویند ما شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام هستیم.» امام علیه السلام فرمودند: «من کار دارم. آن‌ها را برگردان.» دربان نیز خواسته امام را اجابت کرد.

فردا، بار دیگر همان گروه جلوی خانه امام علیه السلام حضور یافتند و اجازه ورود خواستند. این بار هم امام اجازه ملاقات ندادند و آن‌ها را برگرداندند.

آن‌ها چندین بار دیگر نیز برای دیدار با حضرت اجازه خواستند؛ اما دست خالی برگشتند. دو ماه به همین منوال گذشت و دیگر به‌کلی از دیدار امام ناامید شدند. روزی به دربان امام گفتند:

به مولایمان بگو که ما شیعیان پدرت علی بن ابی طالب علیه السلام هستیم. به‌خاطر اینکه ما را به حضور نمی‌پذیرند، دشمنانمان ما را سرزنش می‌کنند. اگر این بار هم برگردیم،

از شرمساری مجبوریم از شهر و دیار خود کوچ کنیم و برویم؛ زیرا دیگر تحمل سرزنش دشمنان را نداریم!

وقتی امام رضا علیه السلام این مطلب را شنیدند، به دربان خود فرمودند: «بگذار داخل شوند.» آن‌ها داخل شدند و سلام کردند؛ ولی امام علیه السلام خیلی سرد و سنگین با آن‌ها رفتار کردند! آن‌ها همان‌طور که ایستاده بودند، به حضرت علیه السلام گفتند: «پس از این همه مدت که ما را به حضور نمی‌پذیرفتید، حال این چه جفایی است که بر ما روا می‌دارید؟ چرا ما را کوچک می‌شمارید؟ بعد از این، دیگر چه آبرو و حیثیتی برایمان باقی می‌ماند؟!»

امام رضا علیه السلام در جواب آن‌ها ابتدا این آیه شریفه را تلاوت فرمودند: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»^۱ (هر مصیبتی که به شما می‌رسد، به علت کارهای خود شماست و البته خدا از بسیاری از گناهانتان نیز درمی‌گذرد.) سپس فرمودند: «من در اینجا به پروردگارم و به رسول خدا و به امیر مؤمنان و بقیه پدرانم از نسل او علیهم السلام اقتدا کرده‌ام. آنان شما را عتاب کرده‌اند و من هم از آنان پیروی کرده‌ام.»

پرسیدند: «چرا ای زاده پیامبر خدا؟!» امام رضا علیه السلام فرمودند:

چون ادعای کنید شیعه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هستید. وای بر شما! همانا شیعه او، حسن و حسین و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر بودند

که با هیچ‌یک از فرمان‌های او مخالفت نکردند و هیچ‌یک از منهیات او را انجام ندادند! اما شما درحالی مدعی شیعه‌بودن هستید که در بیشتر کارهایتان با او مخالفت می‌کنید و در انجام بسیاری از واجبات کوتاهی می‌کنید و حقوق برادران دینی خود را که بسیار بزرگ است، سبک می‌شمایید! آنجا که تقیّه لازم نیست، تقیّه می‌کنید و آنجا که باید تقیّه کرد، تقیّه نمی‌کنید! اگر شما می‌گفتید که ما دوستدار و محبّ علی علیه السلام و دوستدارِ دوستان او و دشمن دشمنانش هستیم، من با سخنتان مخالفت نمی‌کردم؛ ولی شما مدعی مقام والایی هستید. اگر سخنانتان را با رفتارتان تأیید نکنید، نابود می‌شوید؛ مگر آنکه رحمت پروردگارتان شما را دریابد!

آنان گفتند: «ای زاده رسول خدا، ما از خدا آمرزش می‌جوییم و به‌خاطر ادعای خود، به‌سوی خدا توبه می‌کنیم و همان‌طور که مولایمان به ما آموخت، می‌گوییم: 'ما دوستدار شما و دوستدارِ دوستداران شما و دشمن دشمنانتان هستیم.'»

در اینجا بود که امام‌رضا علیه السلام با بیان عبارت «فَمَرْحَباً بِكُمْ يَا إِخْوَانِي وَ أَهْلَ وُدِّي» آن‌ها را برادران و دوستان خود خطاب کردند و مشمول لطف و محبت قرار دادند.^۱

۱. منسوب به امام‌حسن عسکری علیه السلام، التفسیر المنسوب إلى الامام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۳۱۲ تا ۳۱۴؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

احمد بزنی پس از شهادت امام کاظم علیه السلام ابتدا واقفی مذهب بود؛ اما با مکاتباتی که با امام رضا علیه السلام داشت، به امامت آن حضرت علیه السلام یقین پیدا کرد. روزی به امام رضا علیه السلام گفت: «ای پسر رسول خدا، دوست دارم هر وقت که می‌دانید رفت‌وآمد من نزد شما، در پیش دشمنان درگیری برای ما درست نمی‌کند، مرا به خانه خودتان دعوت کنید.»^۱

امام علیه السلام با درخواست احمد موافقت کردند و آخر وقت یکی از روزها، مرگبی نزدش فرستادند تا او را از مدینه به محل اقامت ایشان در روستای صریا ببرد. احمد سوار الاغ شد و خدمت حضرت علیه السلام رسید. نماز مغرب و عشا را با آن حضرت علیه السلام به جا آورد و پس از نماز، به گفت‌وگو با امام علیه السلام پرداخت. این گفت‌وگو تا ساعت‌ها ادامه یافت. احمد همه سخنان حضرت علیه السلام را می‌نوشت و گاهی نیز سؤالاتی می‌پرسید. امام رضا علیه السلام معارف بسیاری به احمد آموختند

۱. سعید بن هبة الله راوندی، الخرائج و الجرائج، ج ۲، ص ۶۶۲؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۴۸.

و از گنج دانش خویش، مرواریدهای ارزشمندی به او بخشیدند.

با پایان گفت و گو، اهل خانه شام آوردند و از احمد پذیرایی کردند. امام رضا علیه السلام خواستند برخیزند که به احمد فرمودند: «فکر نمی کنم الان بتوانی به مدینه برگردی.» روستای صریا در شش کیلومتری مدینه بود. این فاصله خیلی زیاد نبود؛ اما امام صلاح نمی دیدند که احمد در تاریکی شب به مدینه برگردد. احمد گفت: «آری، فدایت شوم!» حضرت علیه السلام فرمودند: «پس امشب را نزد ما بمان و صبح به امید خدا برو.» احمد گفت: «همین کار را می کنم فدایت شوم!» امام به یکی از اهل خانه فرمودند: «همان تشک مرا برای احمد پهن کن و همان لحافی را که خودم در آن می خوابم، روی او بینداز و متکای مرا زیر سرش بگذار.» جای احمد را در پشت بام انداختند. امام علیه السلام به او فرمودند: «به لطف خدا شب را به سلامت بگذرانی!»^۱

احمد از این همه لطف امام علیه السلام به وجد آمد و احساس خوشبختی کرد و در دل گفت:

آنچه امشب به من رسیده، جایگاهی است که خدا نزد امام علیه السلام برایم قرار داده و افتخاری نصیب کرده که نصیب هیچ یک از دوستانم نکرده است! امام علیه السلام مرکب خودشان را برایم فرستادند و من سوارش شدم. تشک خود امام را برای من پهن کردند و لحاف ایشان را روی من انداختند و متکای شخصی ایشان را زیر سر من نهادند. تاکنون هیچ یک از دوستانم چنین توفیقی نیافته اند!

۱. عبداللہ بن جعفر حمیری، قرب الإسناد، ص ۳۷۸؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۶۹.

زمانی که این فکرها از ذهن احمد می‌گذشت، امام رضا علیه السلام که در کنار او نشسته بودند، فرمودند:

ای احمد، وقتی صعصعه بن صوحان بیمار شد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عیادت او رفتند. حضرت علیه السلام صعصعه را گرمی داشتند و دست بر پیشانی اش نهادند و به او لطف کردند. سپس فرمودند: «ای صعصعه! عیادت مرا مایه فخرفروشی بر برادرانت قرار نده. برای خدا فروتنی کن تا خدا تو را بالا ببرد.»

امام رضا علیه السلام پس از نقل این ماجرا، خطاب به احمد فرمودند: «فَلَا تَذْهَبَنَّ نَفْسُكَ إِلَى الْفَخْرِ وَ تَذَلُّ لِلَّهِ عِزٌّ وَ جَلٌّ» (فکرت به سوی فخرفروشی نرود و در مقابل خدای بزرگ اظهار کوچکی کن).
سپس بردستان خود تکیه دادند و برخاستند و رفتند.^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

امام رضا علیه السلام با مردم به زبان مادری خودشان صحبت می‌کردند. به زبان فارسی و دیگر زبان‌ها به راحتی سخن می‌گفتند و از نظر تسلط بر لغت و زبان، فصیح‌ترین و داناترین مردم بودند.

اباصلت از این توانایی امام علیه السلام به شدت در تعجب بود. برایش عجیب بود که باوجود تفاوت‌هایی که در لغت و زبان ملت‌های مختلف وجود دارد، حضرت علیه السلام می‌توانستند این قدر راحت به تمام زبان‌ها حرف بزنند! روزی به حضرت علیه السلام عرض کرد: «ای پسر رسول خدا، در شگفتم که شما چطور با این همه زبان‌گوناگون آشنایید؟!» امام رضا علیه السلام فرمودند: «یا ابا الصلت انا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَتَّخِذَ حُجَّةً عَلَى قَوْمٍ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ لُغَاتِهِمْ.» (ای اباصلت، من حجت خدا بر مردم هستم و خدا هیچ‌گاه کسی را که به زبان مردم آشنا نیست، حجت بر آن‌ها قرار نمی‌دهد.)

سپس فرمودند: «مگر این فرمایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام را نشنیده‌ای که فرمودند: 'به ما فصل الخطاب^۱ داده شده است و آیا فصل الخطاب، غیر از معرفت به لغت‌هاست؟'»^۲

۱. ص، ۲۰.

۲. «اوتینا» «فصل الخطاب» فَهَلْ فَضْلُ الْخُطَابِ إِلَّا مَعْرِفَةُ اللُّغَاتِ.»

۳. محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۲۸؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۸۷.

یحیی بن بشار خدمت امام رضا علیه السلام رسید تا درباره سخنانی که از امام کاظم علیه السلام شنیده بود، سؤال‌هایی بپرسد. او پرسش‌هایش را یک‌به‌یک از امام رضا علیه السلام پرسید و پاسخ شنید. در میانه این گفت‌وگو و هنگام بحث درباره یکی از پرسش‌ها، امام علیه السلام به یحیی فرمودند: «آری ای سَمَاع!»

سماع به معنای شنونده، لقبی بود که در کودکی به یحیی داده بودند و به جز بستگان نزدیک او، کسی از این لقب اطلاع نداشت. یحیی از شنیدن لقب کودکی‌اش به شگفت آمد و گفت: «فدایت شوم! به خدا سوگند، این لقب را در دوران کودکی که به مکتب‌خانه می‌رفتم، به من داده بودند.»

از شگفتی یحیی، لبخند زیبایی بر چهره امام رضا علیه السلام نقش بست.^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۱۴؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۳۷.

ریان بن صلت، یکی از کارگزاران حکومت عباسی، می‌خواست به عراق برود. تصمیم گرفت برای خدا حافظی خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام برسد. با خودش گفت: «پس از خدا حافظی با امام علیه السلام، از ایشان می‌خواهم یکی از پیراهن‌هایی را که بر تن می‌کرده‌اند، به من بدهند تا کفن من باشد. از اموال امام علیه السلام نیز چند درهم خواهم خواست تا با آن‌ها برای دخترانم انگشتر تهیه کنم.»

ریان خدمت امام رضا علیه السلام رسید؛ اما هنگام خدا حافظی گریه‌اش گرفت و به خاطر جدایی و دوری از امام، آن‌چنان غمی بردلش سایه انداخت که درخواست‌های خود را از یاد برد. از خانه امام علیه السلام که بیرون می‌آمد، حضرت علیه السلام او را صدا زدند و فرمودند: «ای ریّان، برگرد.» ریّان برگشت. امام علیه السلام فرمودند: «آیا دوست نداری یکی از پیراهن‌هایی را که می‌پوشم، به تو بدهم تا پس از پایان عمر، کفن تو باشد؟ آیا نمی‌خواهی چند درهم به تو بدهم تا با آن‌ها برای دخترانت انگشتر تهیه کنی؟» ریّان گفت: «آقای من، در ذهنم بود که این‌ها را از شما بخواهم؛ اما غم فراق‌تان مرا از بیان خواسته‌هایم



باز داشت!»

امام رضا علیه السلام پیراهنی آوردند و به ریان دادند؛ سپس گوشهٔ جانماز را بالا زدند و از زیر آن چند درهم برداشتند و به او بخشیدند. بعداً که ریان درهم‌های نقره را شمرد، فهمید که سی درهم نصیبش شده است.^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۱۱ و ۲۱۲؛ عزیزالله عطاردی، مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۰؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۳۵.

عبدالله بن شبرمه جزو فرقه زیدیه بود. زیدیه پس از امام سجاد علیه السلام، پسر آن حضرت، یعنی زید را امام می‌دانستند و قائل به امامت امامان بعدی نبودند. عبدالله بن شبرمه هم که در زمان امام رضا علیه السلام زندگی می‌کرد، آن حضرت را به عنوان امام قبول نداشت تا اینکه به چشم خود، صحنه شگفتی دید و امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام را پذیرفت.

روزی همراه امام رضا علیه السلام به صحرا رفته بودند که با چند آه‌رو به‌رو شدند. امام رضا علیه السلام به بچه‌آهویی از میان آن آه‌ها اشاره کردند. بچه‌آهو به سوی امام علیه السلام آمد و در برابر ایشان ایستاد. حضرت علیه السلام دستی بر سر آن آهوی زیبا کشیدند و آن را به یکی از همراهان خود دادند. بچه‌آهو ناآرامی می‌کرد و دست‌وپا می‌زد تا رها شود و به چراگاه خود بازگردد. امام رضا علیه السلام به طرف بچه‌آهو رفتند و به او چیزی گفتند. بچه‌آهو از سخن امام علیه السلام آرام گرفت.

عبدالله بن شبرمه، با تعجب تمام کارهای امام علیه السلام را تماشا می‌کرد. او تازه فهمیده بود حرف‌هایی که درباره علی بن موسی الرضا علیه السلام

می‌زنند و کراماتی که از ایشان نقل می‌کنند، حقیقت دارد؛ بنابراین همان‌جا به امامت حضرت ایمان آورد و از گذشته خود توبه کرد.

امام رضا علیه السلام به عبدالله فرمودند: «ای عبدالله، آیا [به امامت من] ایمان نیاوردی؟» او گفت: «بَلَى يَا سَيِّدِي أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ.» (چرا سرورم! شما حجت خدا بر مردم هستید و من از گذشته خود توبه می‌کنم.)

آنگاه امام علیه السلام به آن بچه‌آهو فرمودند: «حالا دیگر برو!»^۱

۱. سعید بن هبة الله راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۶۴؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۵۲ و ۵۳.

حسین بن عمر بن یزید جزو فرقه واقفیه بود. او برای کشف حقیقت و پیدا کردن راه درست، نقشه‌ای کشید. پدر حسین قبلاً هفت سؤال از امام کاظم علیه السلام پرسیده بود که امام علیه السلام به شش سؤال پاسخ داده بودند. او با خود گفت: «نزد رضا می‌روم و من نیز سؤال‌هایی را که پدرم از پدرش پرسیده است، از او می‌پرسم. اگر او هم جواب‌های پدرش را تکرار کرد، معلوم می‌شود که [در مرتبه و جایگاه پدرش قرار دارد و] امام است.»

حسین خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام رسید و آن هفت سؤال را پرسید. امام رضا علیه السلام نیز مانند پدر بزرگوارشان تنها به شش سؤال از آن هفت سؤال پاسخ دادند که دقیقاً همان پاسخ‌های امام کاظم علیه السلام بود؛ بدون حتی کم و زیاد شدن یک «واو» و «یاء». اینجا بود که حسین به امامت امام رضا علیه السلام یقین کرد.

وقتی حسین با امام علیه السلام خدا حافظی می‌کرد، حضرت علیه السلام به او فرمودند: «کسی از شیعیان ما نیست که به بلا و مصیبتی گرفتار

شود و صبوری ورزد؛ مگر آنکه خدا پاداش هزار شهید را برای او می نویسد.» حسین با خودش گفت: «به خدا سوگند، [در گفت و گوی من با رضا] درباره این موضوع [بلا و بیماری] حرفی به میان نیامد!»

او در راه بازگشت به شهر خود، به مرض سختی گرفتار شد و درد و رنج زیادی را تحمل کرد. حسین تازه فهمید که منظور امام علیه السلام از جمله پایانی اش چه بوده است! غیب گویی امام رضا علیه السلام ایمان حسین را به امامت حضرت بیشتر کرد.

این گرفتاری و بیماری او یک سال ادامه یافت. سال بعد که باز هم عازم حج بود، در مدینه خدمت امام رضا علیه السلام رسید. مشکل بیماری اش را با آن بزرگوار در میان گذاشت و برای رفع آن، از امام علیه السلام دعایی خواست. امام رضا علیه السلام برای حسین دعا کردند و او به سرعت شفا یافت.^۱

۱. محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۳۵۴؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۶۷.

محمد بن علاء جرجانی در ایام حج، امام رضا علیه السلام را دید که مشغول طواف خانه خدا بودند. او همان جا به امام علیه السلام عرض کرد: «فدایت شوم! آیا این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند: 'مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً' (هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است)؟»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «آری، پدرم از جدش و او از حسین بن علی نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: 'هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.'»

محمد بن علاء پرسید: «فدایت شوم! منظور از مرگ جاهلیت چیست؟»

حضرت علیه السلام فرمودند: «یعنی در حالی مرده است که مشرک است.» محمد بن علاء این بار پرسید: «اکنون امام زمان ما کیست؟ من او را نمی‌شناسم.» امام علیه السلام فرمودند: «من امام زمان شما هستم.»

محمد بن علاء گفت: «چه علامتی هست که با آن بتوانم امامت

شما را باور کنم؟»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «به خانه بیا [تا آنجا برایت توضیح دهم].» حضرت علیه السلام به خانه رفتند و از خدمتکاران خود خواستند که هروقت محمدبن علاء آمد، جلوی او را بگیرند و بگذارند وارد خانه شود.

فردای آن روز، محمدبن علاء به خانه امام علیه السلام رفت. حضرت علیه السلام با رویی باز از او پذیرایی کردند و باهم به گفت‌وگو پرداختند. در زمان این گفت‌وگو، کودک خردسالی در بغل امام علیه السلام بود و خرمایی در دست داشت و آن را می‌خورد. [معلوم بود که هنوز خیلی کوچک است و حرف نمی‌زند؛] اما ناگهان کودک به زبان آمد و به محمدبن علاء گفت: «حق با مولای من است. او امام است.»

با دیدن این صحنه شگفت، رنگ از رخسار محمدبن علاء پرید و برایش قطعی و مسلم شد که امام زمان او، علی بن موسی الرضا علیه السلام است.

امام رضا علیه السلام محمدبن علاء را قسم دادند تا زمانی که حضرت زنده هستند، این ماجرای عجیب را در جایی نقل نکنند.^۱

۱. محمدبن علی بن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۴۹۵ و ۴۹۶؛ سیدهاشم بن سلیمان بحرانی، مدینه معجز الائمة اثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر، ج ۷، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

در خراسان زنی بود که به دروغ، خود را به نسل امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام نسبت می داد. او به این وسیله، بر دیگر مردم فخرفروشی می کرد و نسب ادعایی خود را پیوسته به رخ آنان می کشید. خبر این زن به امام رضا علیه السلام رسید و ایشان انتساب او را به خاندان اهل بیت علیهم السلام تأیید نکردند. برای تحقیق بیشتر، او را نزد امام علیه السلام آوردند.

حضرت این بار انتسابش را به امیرالمؤمنین و فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام به صراحت رد کردند و فرمودند: «او دروغ گوست.» آن زن بی عقلی کرد و گفت: «حال که تو نسب من را رد می کنی، من نیز نسب تو را رد می کنم.»

غیرت امام علیه السلام به جوش آمد و آن زن دروغ گور را نزد حاکم خراسان بردند و خطاب به او فرمودند: «این زن به علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام دروغ می بندد! او از نسل آنها نیست.» آنگاه ادامه دادند:

زیرا اگر کسی به راستی پاره تن علی و فاطمه باشد، گوشتش برای درندگان حرام است [و آن‌ها هرگز گوشت چنین فردی را نخواهند خورد]. حال این زن را در برکه درنده‌ها بیندازید که اگر راست‌گو باشد، درنده‌ها به او نزدیک نخواهند شد و اگر دروغ‌گو باشد، درنده‌ها او را خواهند درید.^۱

منظور امام رضا علیه السلام از برکه درنده‌ها (بِرْكَةِ السِّبَاع) گودالی بود که حاکم خراسان تعدادی درنده را در آن قرار داده بود و مجرمان را برای مجازات در آن گودال می‌افکند.

زن دروغ‌گو که سخن امام رضا علیه السلام را شنید، به آن بزرگوار گفت: «اول خودت وارد برکه شو که اگر راست‌گو باشی، آن‌ها به تو نزدیک نخواهند شد و تو را نخواهند درید!»

امام رضا علیه السلام جواب او را ندادند و از جای برخاستند که وارد برکه شوند. حاکم خراسان وحشت‌زده پرسید: «کجا می‌روید؟» امام علیه السلام فرمودند: «به برکه درنده‌ها. به خدا سوگند، وارد آن خواهم شد!» حاکم و اطرافیان او و بقیه مردم، همراه امام علیه السلام به سوی برکه درنده‌ها رفتند. مأموران در برکه را برای امام رضا علیه السلام گشودند. مردم باترس و تعجب، از بالای برکه، آن صحنه دلهره‌آور را تماشا می‌کردند.

امام علیه السلام وارد برکه شدند و میان درنده‌ها رفتند. آنان همگی روی دُم خود نشستند و آرام گرفتند. حضرت علیه السلام از کنار تک‌تکشان عبور

۱. «فَإِنْ مَنْ كَانَ حَقًّا بَضْعَةً مِنْ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ فَإِنَّ لَحْمَهُ حَرَامٌ عَلَى السَّبَاعِ...»

می‌کردند و بر پشت و سر و رویشان دست می‌کشیدند. درنده‌ها با آرامش کامل به امام علیه السلام می‌نگریستند و معلوم بود که از لطف آن بزرگوار خیلی احساس شادمانی می‌کنند.

امام رضا علیه السلام همه آن حیوانات را نوازش کردند؛ سپس درحالی‌که حاضران با شگفتی به ایشان خیره شده بودند، از برکه بیرون آمدند و به حاکم خراسان فرمودند: «حال این زن را که به دروغ، خود را به علی و فاطمه منتسب می‌کند، داخل این برکه بفرست تا حقیقت برایت روشن شود.»

حاکم به آن زن گفت که داخل برکه شود. او که می‌دانست چه عاقبت تلخی در انتظارش است، از دستور سرپیچی کرد. حاکم به مأموران خود فرمان داد که زن را به زور، در برکه بیندازند. وقتی او را در برکه انداختند، درندگان شتابان به سویش حمله‌ور شدند و پاره‌پاره‌اش کردند.^۱

۱. علی بن عیسیٰ اربلی، کشف الغمة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۲۶۰ و ۲۶۱؛ نورالله مرعشی شوشتری، إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۱۲، ص ۳۵۸؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۶۰ و ۶۱.

۱. قرآن کریم.
۲. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ۱، قم: علامہ، ۱۳۷۹ق.
۳. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، به تحقیق و تصحیح عبدالحسین امینی، ج ۱، نجف اشرف: دار المرتضویة، ۱۳۵۶ش.
۴. ابن ابی جمہور احسائی، محمد بن علی بن ابراہیم بن ابی جمہور، عوالی اللثالی العزیزية فی الاحادیث الدینیة، ج ۲، ۱، قم: دار سید الشهداء للنشر، ۱۴۰۵ق.
۵. ابن حمزہ طوسی، محمد بن علی، الثاقب فی المناقب، به تحقیق و تصحیح نبیل رضا علوان، ج ۳، قم: انصاریان، ۱۴۱۹ق.
۶. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الائمة، به تحقیق و تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ۱، تبریز: بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۷. بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نورالله، عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الایات و الاخبار و الاقوال (مستدرک سیده النساء الی الامام الجواد)، به تحقیق و تصحیح محمد باقر موحد ابطحی اصفهانی، ج ۲۲، ۱، قم: مؤسسه الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشرف، ۱۴۱۳ق.
۸. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ۱، قم: مؤسسه البعثة، ۱۳۷۴ش.
۹. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، حلیۃ الأبرار فی احوال محمد و آلہ الاطهار علیہم السلام، ج ۴، ۱، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱ق.
۱۰. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، مدینه معاجز الائمة الاثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر، ج ۷، ۱، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ق.

۱۱. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، به تحقیق و تصحیح جلال الدین محدث، ج ۲، ۲، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۲. حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق انوار الیقین فی اسرار امیرالمؤمنین (علیه السلام)، به تحقیق و تصحیح علی عاشور، ج ۱، بیروت: اعلمی، ۱۴۲۲ق.
۱۳. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۱۳ق.
۱۴. راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، ج ۱ و ۲، ج ۱، قم: مؤسسه امام مهدی (علیه السلام)، ۱۴۰۹ق.
۱۵. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه قمی، معانی الاخبار، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۱۶. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه قمی، امالی الصدوق، ج ۶، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ش.
۱۷. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه قمی، علل الشرائع، ج ۱، ج ۱، قم: کتابفروشی دآوری، ۱۳۸۵ش (۱۹۶۶م).
۱۸. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه قمی، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، به تحقیق و تصحیح مهدی لاجوردی، ج ۲، ج ۱، تهران: جهان، ۱۳۷۸ق.
۱۹. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمة، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۲، ۲، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۵ق.
۲۰. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (علیهم السلام)، به تحقیق و تصحیح محسن بن عباس علی کوچه باغی، ج ۱، ج ۲، قم: مکتبه آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ق.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ج ۱، قم:

- مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۷ق.
۲۲. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرين، به تحقیق و تصحیح احمد حسینی اشکوری، ج ۳، چ ۳، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۲۳. عطاردی، عزیزالله، مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، چ ۱، مشهد: آستان قدس (کنگره)، ۱۴۰۶ق.
۲۴. کراجکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، به تحقیق و تصحیح عبدالله نعمه، ج ۱، چ ۱، قم: دار الذخائر، ۱۴۱۰ق.
۲۵. کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، به تحقیق و تصحیح محمد بن الحسن طوسی و حسن مصطفوی، چ ۱، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ق.
۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸، چ ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۲۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، ج ۲ و ۳ و ۱ و ۲ و ۲۵ و ۲۷ و ۳۹ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۶۳ و ۶۵ و ۶۹ و ۷۱ و ۷۵ و ۷۶ و ۸۰ و ۹۰ و ۹۳، چ ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۲۸. مرعشی شوشتری، نورالله، احقاق الحق وازهاق الباطل، ج ۱۲، چ ۱، قم: مکتبه آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۹ق.
۲۹. مفید، محمد بن محمد، الفصول المختارة من العيون و المحاسن، به تحقیق و تصحیح علی میرشریفی، ج ۱، چ ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۳۰. منسوب به امام حسن بن علی علیه السلام، التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسكري علیه السلام، چ ۱، قم: مدرسه الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه، ۱۴۰۹ق.
۳۱. نوری طبرسی، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۷، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۸ق.

مسابقه فرهنگی از چشمه تادریا

توضیحات شرکت در مسابقه

* پرسش‌ها از متن موجود طرح شده است و افراد بالای دوازده سال می‌توانند در مسابقه شرکت کنند.

* به روش‌های زیر می‌توانید در مسابقات فرهنگی شرکت کنید:

۱. ارسال پاسخ به سامانه پیامکی ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲: برای این کار، کافی است به ترتیب نام مسابقه و شماره گزینه‌های صحیح پرسش‌ها را به صورت یک عدد پنج‌رقمی از چپ به راست، همراه با نام و نام خانوادگی خود به سامانه پیامکی ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲ ارسال کنید.

مثال: از چشمه تادریا ۴۲۳۴۳ مرتضی فتح‌آبادی

۲. مراجعه به بخش مسابقات پرتال جامع آستان قدس رضوی، به نشانی:

www.razavi.aqr.ir

۳. پاسخ به پرسش‌ها در پاسخ‌نامه: پاسخ‌نامه تکمیل شده را می‌توانید به صندوق‌های مخصوص مستقر در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی فرهنگی بیندازید یا به صندوق پستی ۳۵۱-۹۱۷۳۵ ارسال کنید.

* هزینه ارسال پاسخ‌نامه از طریق قرارداد «پست جواب‌قبول» پرداخت شده است و لازم نیست از پاکت و تمبر استفاده کنید.

* آخرین مهلت شرکت در مسابقه، یک ماه پس از دریافت کتاب است.

* قرعه‌کشی از بین پاسخ‌های کامل و صحیح و به صورت روزانه انجام می‌شود و نتیجه آن نیز از طریق سامانه پیامکی گفته شده به اطلاع برندگان می‌رسد.

تذکر: پیشنهادها و انتقادهای خود را در پیامکی جداگانه ارسال کنید.

تلفن: ۰۵۱-۳۲۰۰۲۵۶۹

پرسش‌ها

پرسش اول: موضوع شعری که دعبل در محضر امام رضا علیه السلام سرود و به ایشان تقدیم کرد، در کدام گزینه بیان شده است؟

۱. حقیقت مظلومیت اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ
۲. شفاعت همه شیعیان توسط اهل بیت علیهم السلام
۳. علم گسترده اهل بیت علیهم السلام و لزوم بهره‌گیری مردم از آن
۴. گزینه ۲ و ۳

پرسش دوم: فردی به امام رضا علیه السلام گفت: «به خدا سوگند! تو بهترین مردمی.» آن بزرگوار علیه السلام در پاسخ او، ویژگی گرامی‌ترین مردم را چه دانستند؟

۱. جهاد
۲. خضوع
۳. انفاق
۴. تقوا

پرسش سوم: طبق روایت منسوب به امام رضا علیه السلام که در آیات سوره مبارکه بلد نیز به آن‌ها تصریح شده است، کدام دو عمل سبب رهایی از عذاب و زمینه ورود به بهشت است؟

۱. انفاق و عبادت شبانه
۲. جهاد و پاک‌دامنی
۳. آزادکردن بردگان و سیرکردن گرسنگان
۴. امانت‌داری و عبادت شبانه

پرسش چهارم: امام رضا علیه السلام شرط رسیدن به حقیقت توحید را در چه دانسته‌اند؟

۱. قبول ولایت امامان معصوم علیهم السلام
۲. حضور قلب در انجام عبادات
۳. احسان و نیکی به خلق
۴. شکرگزاری نعمت‌های الهی

پرسش پنجم: وقتی که احمد بن زنی از لطف امام رضا علیه السلام به خودش به‌وجد آمده بود، حضرت علیه السلام به او چه توصیه‌ای کردند؟

۱. دوری از فخر و فروشی
۲. اظهار کوچکی در مقابل خدا
۳. اهتمام بر انجام مستحبات
۴. گزینه ۱ و ۲

پاسخ‌نامهٔ مسابقهٔ فرهنگی از چشمه تا دریا

نام و نام خانوادگی: نام پدر:

تحصیلات: استان: شهر:

تلفن ثابت پاکد شهر: شماره همراه:

۴	۳	۲	۱	گزینه / پرسش
				اول
				دوم
				سوم
				چهارم
				پنجم

نظرسنجی کتاب از چشمه تا دریا

ردیف	موضوع	پیشینه	نظریات	مفروضات	زیاد	کمتری
۱	میزان رضایت از جذابیت ظاهری (طرح جلد، اندازه و...)					
۲	میزان شیوایی مطالب					
۳	قابلیت فهم مطالب					
۴	میزان جذابیت و تازگی موضوع و مطالب					
۵	میزان تأثیرگذاری و مفید بودن مطالب					
۶	میزان تناسب محتوا با نیاز شما					
۷	میزان تناسب پرسش‌ها با موضوع					
۸	میزان رضایت کلی					

پیشنهادهای و انتقادات: - - - - -

- - - - -

پست جواب قبول



..... فرستنده:

.....

.....

..... کدپستی:

از این قسمت تا شود - - - - -

هزینه پستی براساس قرارداد شماره ۲۵۱ - ۹۱۷۳۴ پرداخت شده است.

طرف قرارداد: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی

صندوق پستی: ۳۵۱ - ۹۱۷۳۵